

«رنج‌های مقدس» در آینه پذیرش خوانندگان

پس از چاپ و نشر جلد اول کتاب «رنج‌های مقدس» عده‌ای از خوانندگان احساس و نظریات‌شان را پیرامون شکل و محتوی کتاب با من در میان گذاشتند. بررسی، استقبال و ابراز نظر خوانندگان از «رنج‌های مقدس» به من جرأت داد تا بخشی از دیدگاه‌های آنها را با شما شریک بسازم. امید وارم این بخش آغازی باشد برای نوشتن جلد دوم.

از میان کتگوری‌های مختلف خوانندگان، زندان کشیده‌ها نسبت به هر گروه دیگر زبان مرا به گونه‌ی تجربی‌تر فهمیدند و با من احساس نزدیکی و همدردی کردند. این همدردی و نزدیکی بسیار طبیعی هم هست. تقریباً همه زندان کشیده‌ها به من گفتند که «رنج‌های مقدس» زبان و درد مشترک آنها می باشد. سرگذشت زندانی سیاسی در رژیم خلقی - پرچی از لحاظ عمومی یکسان بوده است. شکنجه، خشونت، دشنام، شرایط وحشتناک و غیر انسانی سلول‌ها، ترس و اضطراب همیشگی، سایش تن و روان، فضای وحشتبار بیرون کشیدن اعدامی‌ها از اتاق و ده‌ها حادثه اندوهبار و تکانه‌دهنده دیگر را می توان حس و تجربه مشترک تمامی زندانیان به حساب آورد. آنچه هنگام دستگیری بر من و خانواده من گذشته است، بر زندانی‌های دیگر نیز رفته است. همانگونه که من از درد شکنجه نالیده‌ام، زندانی‌های دیگر نیز - به نسبت‌های متفاوت - درد کشیده‌اند. هیچ زندانی‌ای نیست که از فضای خفقان آلود سلول‌ها، دشنام، طعن و لعن مستنطق، بیدارخوابی‌های تحمیلی، عدم دسترسی به موقع به تشناب، میله‌های آهنین، خبرچین‌های داخل اتاق، بیماری، غذای یکنواخت و غیر صحی، بیدار سرما و گرما، تلخی انتظار و ... و ... عذاب نکشیده باشد. وقتی صدای ضجه یک زندانی به گوش زندانی دیگر می رسد، از فرط درد و غصه چون مار زخمی تاب می خورد. دوری از خانواده و دوستان و اشتیاق برای تازه کردن دیدار با آنها، آرزوی تمامی زندانی‌ها بوده است. زندانی‌ای را سراغ نداریم که برای دیدار مادر، پدر، همسر و فرزندانش به شدت دلتنگ نشده باشد... الخ.

رابطه من و برخی از یاران سیاسیام اکثراً در میدان‌های مبارزه و پراتیک شکل گرفته است. به همین دلیل است که آنها کتاب «رنج‌های مقدس» را با تمام هوش و حواس‌شان پسندیدند و از خود دانستند. افراد متعلق به سازمان‌های

ملی و انقلابی با متن اصلی کتاب موافقت کردند و گفتند که این کتاب بخشی از تاریخ مبارزه و مقاومت یاران ما و مردم ما در زندان رژیم وابسته شوروی می باشد. خانواده های قربانیان، افراد درد دیده و انسان های مُنصف و دارای قضاوت سالم این کتاب را با گرمی استقبال کردند. خواندن کتاب برای همگان، بویژه برای خانواده های جانبختگان راه آزادی دشوار و به نوعی آزار دهنده بوده است. بازماندگان قربانیان گفتند که با خواندن کتاب «رنج های مقدس» اشک از چشمان شان جاری شد و بغض در گلوی شان پیچید. برخی از خوانندگان که فرصت نوشتن داشتند، مطالب و نکاتی در باره کتاب نوشتند و به دست نشر سپردند. در شرایطی که دل های ما لبریز از غصه است، در تنگنایی که "شب تاریک" است و "بیم موج و گردابی چنین هایل"، در اوضاعی که دشمنان بشریت سر راه ما هزاران چاه و چاله حفر کرده و جنگلی از دشنه و خنجر رویانده اند، در شرایطی که بدو بدو روزگار به آدم فرصت سر خاریدن نمی دهد، و در فضایی که کمتر کسی فرصت و حوصله کتاب خواندن دارد، با گرمی تحویل گرفتن خاطرات غم انگیز یک زندانی غنیمت کلان شمرده می شود. دلیل این محبت ها آن است که مردم حق شناس ما شکنجه و کشتار دستگاه جهنمی «خاد» را جنایت نابخشودنی می شمارند و انزجار شان را نسبت به این جنایت هولناک تاریخی ابراز می دارند. مهربانی این عزیزان را سزاوار ستایش و قدردانی می دانم.

بیشترین بخش خوانندگان کتاب از طریق صحبت های شفاهی و تلفونی و محافل اختصاصی ای که در کشورهای آلمان وهالند به منظور شناساندن و نقد این کتاب، به همت رفقا و دوستان ارجمندم برگزار شده بود، آرا شان را ابراز کردند. با دریغ که فرصت میسر نشد تا قسمت هایی از سخنرانی های این عزیزان را نیز در این مجموعه ضمیمه می کردم. من خود را مدیون و ممنون هر یکی از شما می دانم.

پر واضح است که هیچ نویسنده ای برای خودش قلم نمی زند. مخاطب نویسنده مردم است. اگر نقش نویسنده بالا بردن سطح معلومات و آگاهی خواننده است، متقابلاً خواننده نیز با برخورد سالم و انتقادی، نقاط قوت و ضعف یک اثر را نشان می دهد. بهترین برخورد آن است که به قول معروف حب و بغض را کنار بگذاریم و اثر نویسنده را منصفانه به ارزیابی بگیریم. به گفته ژاک دریدا فیلسوف الجزایری تبار

فرانسوی، «پیش نیاز هر نقدِ شالوده شکنانه‌ای آنست که وجود دیگری را به رسمیت بشناسی و دگر بودگی او را به هیچ چیز تقلیل ندهی. این بنیادی‌ترین اصل اخلاقی است.»

خودم در باره کتاب «رنج‌های مقدس» چیز زیادی برای گفتن ندارم. این حق خواننده است که کتاب را چگونه می‌بیند. ایکاش خوانندگان والا قدر نقاط ضعف کار مرا بیشتر می‌نمایاندند تا رهنمودی می‌شد برای کار آینده‌ام. من باور دارم که در دنیای امروز هیچ کسی و هیچ چیزی از دایره نقد و پرسش خارج بوده نمیتواند. انسان کامل، کار بی‌عیب و اندیشه ناب وجود ندارد.

هرکه نقص خویش را دید و شناخت
اندر استکمال خود ده
اسبه تاخت

علتی بد تر ز پندار کمال نیست
اندر جان تو ای ذو دلال

(مولانای بلخی)

خواننده «رنج‌های مقدس» به این نکته توجه کرده است که من نویسنده حرفه‌ای نیستم. نثر کتاب بسیار ساده و بدون زینت و زیور است. این همان زبانی است که خودم با آن سخن می‌گویم. من "تژئینات میناتوری" را در نویسندگی بلد نیستم. هدفم رساندن پیام به مخاطبان بوده است. اینکه این پیام با چه زبانی همراه باشد، زیاد مهم نیست؛ هر قدر بی‌پیرایه، بهتر. من از حافظ شیرازی یاد گرفته‌ام که "حدیث عشق" را می‌شود به هر زبانی بیان کرد. چشمداشتم از خواننده اینست تا او نیز به تعبیر حافظ از روی کرامت چنان بخواند که او داند.

از اعضای حزب منحلّه دموکراتیک خلق افغانستان توقع می‌رفت تا مگر با خواندن کتاب «رنج‌های مقدس» تکان بخورند و لب شور بدهند، ولی منهای یک تن، کسی از جا نجنبید و در برابر جنایات بیکران این حزب موضع نگرفت. من این عضو پیشین حزب دموکراتیک خلق را می‌شناسم که در مقامات بلند حزبی و دولتی کار نکرده و سر و کارش با زندان و شکنجه و اعدام نبوده است. از او تشکر می‌کنم که با نوشتن نامه کوتاهی نشر کتاب را شادباش گفته و شکنجه و آزار مردم و دگرانیشان را در زمان اقتدار حزبش، محکوم کرده است.

دوست بزرگوارم جناب نصیرمهرین در مقدمه کتاب «رنج‌های مقدس» در پیوند با همین موضوع اینگونه نوشته است:

"خرسندی بیشتر هنگامی دست تواند داد که این کتاب را اعضای حزب متلاشی شده و معدوم ح د خ ا نیز بخوانند و در آینه صاف و پاکیزه آن چهره مردم آزارانه خویش را باز بنگرند. فرزندان آنها این کتاب را بخوانند و همزمان با آن، پیام نمادین نسیم رهروهای بیشمار را بیابند، که در هولناک ترین روزگار در سینه‌های ستره خویش این سخن را داشتند:

بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بکشت
هم بر چراغدان
شما نیز بگذرد"

با وجود پخش وسیع (کاغذی و الکترونیک) کتاب، از سنگ صدا برآمد ولی از اعضا و هواخواهان این حزب صدایی شنیده نشد، گویی اینها کور و کر و لال باشند که آفتاب حقیقت را نبینند و سخن حق در گوش‌های شان فرو نرود و زبان شان هنگام گفتن حقیقت در کام بچسپد. مثلی که اینها سوگند یاد کرده‌اند که تا قاف قیامت از بالای خر عناد و بی تفاوتی پایین نشوند. دلیل این بی تفاوتی و خاموشی از دو حالت بیرون بوده نمی تواند: یا همه ادعاها، چشم‌پیداها، روایتها و اسنادی که در کتاب «رنج‌های مقدس» آمده است، دروغ و بهتان است، یا اینکه وجدان‌های این جماعت مانند حزب شان در لجنزار متعفن مدفون مانده است.

"... اراده داشتم با اسدالله سروری نیز ملاقات کنم. ریاست عمومی امنیت اجازه نداد. من می خواستم از او دو سوال را بپرسم:

- شما یک هدف داشتید و برای تحقق هدف خود کشتار کردید. آیا این صحیح بود؟

- آیا به لحاظ انسانی آرام هستی یا خیر؟
ولی مسئولین امنیت ملی گفتند که اسدالله سروری جامعه و دولت را بدهکار خود می داند. او می گوید: من به اتهام سؤ استفاده از صلاحیت‌های وظیفه‌وی به بیست سال حبس محکوم شده بودم ولی تا حال شصت سال حبس را سپری کرده‌ام. (به اعتقاد او ایام رخصتی، شب و روز و متفرقات دیگر همه باید در میعاد حبس محاسبه شود.) از این معلوم می شود که او هنوز وجدان خفته دارد." (سخنان جواد سلطانی استاد دانشگاه در کابل، هنگام ملاقاتش با اعضای رهبری "نهاد بازماندگان قربانیان افغانستان")

عبدالله نایبی یکی از کادرهای فعال و فرهنگی شناخته شده حزب دموکراتیک خلق کتابی نوشته زیر عنوان «راهی به سوی داد». علی‌الظاهر هدف از نوشتن این کتاب "نقد گذشته" و "تصفیه حساب با گذشته" عنوان شده است. برای من تعجب آور است که در کتاب ۴۴۵ صفحه‌ی «راهی به سوی داد»، حتی یک جمله هم پیرامون شکنجه و کشتار جنایتبارانه هزاران فرزند دلبند این وطن که به دست ناپاک رفقای حزبی این آقا صورت گرفته، اشارتی نشده است. بنام اینگونه "داد" و اینچنین "تصفیه حساب" را! گویی هیچ یکی از اعضای این حزب آگاهی نداشتند که در دوران حکومت شان هزاران تن از فرزندان این کشور اعم از کارگر، دهقان، سماوارچی، قصاب، متعلم، جوالی، معلم، محصل، استاد پوهنتون، دانشمند، روحانی، هندو، روشن فکر... به هیچ جرم و گناهی و یا هم به "جرم" نپذیرفتن راه و رسم بردگی و انقیاد نوع روسی دستگیر، شکنجه و تیرباران شده‌اند.

هر باری که از اعمال و کارنامه‌های شرم‌آمیز این حزب سخن به میان آمده است، رهبران و پیروان آن سر به زیر انداخته و باصطلاح تیر خود را آورده‌اند. برخی از پیشوایان این حزب روی هزاران ورق را سیاه کردند اما در باره شکنجه و اعدام فرزندان این سرزمین حتی در حد یک تأسف چیزی ننوشتند، گو اینکه ریختاندن خون انسان در مسلک اینها مباح بود! نه در «ظهور و زوال» دستگیر پنجشیری به نام ندامت چیزی دیده می‌شود، نه در «یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی» سلطان علی کشتمند؛ نه قدوس غوربندی در «نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان» از مردم و خانواده‌های قربانیان معذرت خواسته و نه نبی عظیمی با نوشتن «اردو و سیاست» در رفتار و کردار گذشته اش "کم و کسر"ی می‌بیند... یاللعجب!

عوض آنکه بحث اصلی این "پیشوایان" متوجه خطاها، جنایات و مصیبت آفرینی این باند تبه‌کار باشد، با چشم پارگی کوشیده‌اند برف بام شان را بر بام دیگران بیندازند. یکی حفیظ‌الله‌امین را ملامت کرده، دیگری ببرک کارمل را و سومی داکترنجیب را... یکاش اینها قدری همت می‌کردند و اعمال و گذشته‌های "حزب واحد" شان را در ترازوی عدالت و انصاف قرار می‌دادند و می‌نوشتند: اینست آن جفاهایی که در حق مردم و وطن انجام دادیم.

اگر تعدادی از اعضای این حزب نسبت به گذشته، بویژه شکنجه و کشتارِ دگر اندیشانِ برخوردارِ انتقادی هم داشته‌اند، خویشتن را مانندِ حشرهٔ نیمه جان در جالِ عنکبوت اسیر می‌بینند و شهادتِ این را ندارند تا بندها را پاره کرده و خود را از اسارتِ سکوت و بی‌تفاوتی برهانند. آنچه می‌توان نتیجه گرفت اینست که شکنجه و اعدام هزاران تن از شهروندان افغانستان در زندان‌های رژیم مزدور، برای اعضای این حزب اصلاً اتفاق مهمی نبوده و نیست.

آنچه به من بر می‌گردد، این است که «رنج‌های مقدس» نیمه‌ای از وجودِ من است، حتی نیمهٔ با ارزش آن. ارزشمندترین عواطف و احساساتِ من با «رنج‌های مقدس» گره خورده است. بدون هیچ‌اگر و مگری من در متنِ واقعی این حوادث زیسته‌ام. هر واژه و هر سطرِ این کتاب با خون دلم رقم یافته است. خانواده‌ام، رفقایم و عدهٔ زیادی از زندانیان شاهدند که بهترین دورانِ عمرم را با هزاران سختی و هر دم شهیدی پشتِ میله‌ها سپری کرده‌ام. تحمل آنهمه رنج و عذاب برای آرمانی بود که من آن را در سر پرورانده بودم. به همین جهت است که این رنجهای برای من مقدس‌اند. این بدین معنا نیست که من یگانه کسی‌ام که بارِ مصیبت روی شانه‌هایم افتاده بود، بل "غرقه گشتند در این بادیه بسیار دگر".

«رنج‌های مقدس» نی داستان است و نی فانتزی، نی اوسانه است و نی سی‌سانه. نویسنده نه قصدِ خودنمایی دارد و نه جنونِ شهرت طلبی. «رنج‌های مقدس» سرگذشتِ تلخی است که نویسنده آنرا با ذراتِ وجودش تجربه کرده است. من ادعا نکرده‌ام که با یک قفاق صد نفر را بر زمین انداخته‌ام، یا اینکه گفته باشم که گویا از هیبتِ نامم شیرِ ژیان می‌گریزد. من نلافیده‌ام که با زورِ شمشیرم سرزمینی آزاد شده است و ملتی را به خوشبختی رسانده‌ام. اگر گفته باشم که با یک اشارهٔ انگشتم هزاران تن به میدان می‌آیند، اغراق کرده‌ام. من رنجِ خودم، رفقا و همبندانم را فریاد کرده‌ام. من از قساوت و سنگدلی مستنطق، مشاور، زندانبان، قاضی، مفتی، سارنوال، گورکن و گروهِ رگبار پرده برداشته‌ام. من از فشار و عذابی شکوه کرده‌ام که چون شمع قطره قطره وجودم را آب کرد. من از صبر و استقامتِ خود در برابرِ شکنجه‌ها، اهانت‌ها و سختی‌ها حکایت کرده‌ام. من نگفته‌ام و نخواهم گفت که نسیم رهرو «ابر مرد» است، یا «قدرتِ آسمانی»

دارد. من، نه رستم دستانم و نه سام نریمان. با صفای دل و خارج از هرگونه شکسته نفسی می گویم که من موجود زمینی‌ام. مانند هر موجود زمینی دیگر، می توانم اشتباه کنم، ناتوان باشم، درد بکشم، بخندم، گریه کنم، بیفتم، برخیزم، دل ببندم، دل بکنم، مقاومت کنم، افسرده شوم، امید وار باشم، نا امید شوم، دچار تردید و دغدغه شوم... و قس علی هذا.

اینکه چگونه توانستم از درونِ خرمن‌های آتش با سرخرویی گذر کنم، دلایلش را در کتاب «رنج‌های مقدس» به روشنی ذکر کرده‌ام. بگذار بگویم که پایداری بی تکرار (بی تکرار به دلیلی که اگر مرا بارِ دگر در معرض آن آزمایش قرار دهند، پیروز نخواهم شد) من در برابرِ آنهمه دشواری‌ها قطره کوچکی است از دریای مقاومتِ یارانِ سرافرازم و هزاران انسان گمنام و قهرمان این سرزمین.

از پی خورشید تو است این نفسِ سرد مرا

یک بار دگر می گویم که کتاب «رنج‌های مقدس» حاصلِ کار مشترکِ من و دوستان نازنینِ من است. تشویق‌ها و رهنمایی‌های این دوستان سرمشقِ کارِ من بوده‌است. مقدمه‌های زیبایی که به قلم نویسندگان شناخته شده کشور، آقایان استاد نصیرمهرین، کریم پیکار پامیر و محمد شاه فرهود نوشته شده، در بالا بردنِ اعتبارِ «رنج‌های مقدس» نقش به سزایی داشته‌است. همانگونه که گفته‌ام، زحماتِ بیدریغانه رفیق گرامی‌ام داکتر حمید سیماب در قسمتِ ویرایش کتاب باعث شد تا این کودکِ معیوب روی دو پا بایستد.

از دوستان محترمی که زحمتِ چاپ و پخش کتاب را در افغانستان بر عهده گرفتند تشکر می کنم. جا دارد که دست‌های کریم کسانی را که این کتاب با اهدای کمک‌های مالی شان اقبال چاپ یافت با گرمی بفشارم و از آنها سپاسگزاری نمایم. در اثر سخاوتِ این بزرگان بود که کتاب «رنج‌های مقدس» دو بار به چاپ رسید و به شکل خوب و منظم پخش شد: محترمه فریده احمدی، محترم سنگین طاهری، جناب عبدالغفار شهاب، محترم داکتر مختار، محترم علی سجاد، آقای ناظرحسین حسنی، آقای نصیر فاروقی، محترم استاد ولی پاسدار، جناب انجنیر قدیر فاقدانی و همسر گرامی‌شان بلقیس فاقدانی، محترمه وسیمه قریشی، جناب محمد آصف حیدری، آقای جاهد باختری، محترم دوکتور اسد آصفی،

محترمه نوشین، جناب نصیرمهرین، محترم سعید نصیری، محترم عبدالکریم صافی، جناب داکتر نجیب شهاب، آقای عبدالله احمر و دوستانش، جناب دوکتور عبدالحنان روستایی، جناب سید حامد شاه، محترمه نفیسه علی، آقای رحمت سیماب، آقای احمد سیار، دوستان مقیم تورنتوی کانادا و اعضای محترم «انجمن حمایت از دموکراسی» آقایان هر یک: دوکتور رسول رحیم، دوکتور کبیر میری، دوکتور عبدالعلی لعلی، معراج امیری، غلام رسول ازهر، دوکتور سید موسی صمیمی و دیپلوم انجنیر اسدالله الم.

با درودهای گرم!

نسیم رهرو

۱۲ فبروری ۲۰۱۶ / ۲۳ دلو ۱۳۹۴

نسبت من با صاحب این «رنج‌های مقدس»

چاپ و نشرِ یاد نوشته‌های «رنج‌های مقدس»، با تمام تلخی‌ای که در متن و پشت‌صحنه‌ی نوشتنش دارد، برای من و هم نسلانم خبر بی‌نهایت فرخنده‌ای هست. با متن این کتاب از زمان‌های خیلی دور آشنا هستم. از زمانه‌هایی که کودکی بیش نبودم، در خانواده‌ی ما همیشه از یک کاکای گُم شده و یک کاکای زندانی حرف زده می‌شد، از یکی تنهاعکس سیاه و سفیدی بر دیوار خانه داشتیم و از دیگر داستان‌ها، قهرمانی‌ها، مبارزه‌های روشن‌گرانه و رفاقت‌هایی که همیشه به زندانی‌ای بنام «معلم نسیم رهرو» در پلیگون پلچرخی پیوند زده می‌شد. این یادها با تمام دلگیربودن شان همه شبه در خانه‌ی ما تکرار می‌شد، تکرار این دلگیری سال‌ها طول کشید، تا این که یک روز دروازه‌ی خانه‌ی ما زده شد و «معلم نسیم رهرو» یکی از آن دو کاکای گُم شده‌ام وارد خانه‌ی ما شد.

کسی که همیشه در قصه‌های پدرم جوان و قهرمان بود حالا با موهای خاکستری و چهره‌ی پُر از راز، تن تکیده؛ اما استوار و با وقار برگشته بود. به یاد دارم پدرم تنها از شادی خندیده بود من و خواهرانم ذوق زده شده بودیم و با پدر خندیده بودیم، تنها مادرم پنهانی از همه در آشپزخانه رفته و گریسته بود. به یاد دارم آن شب کاکایم از زندان گفته بود، از رنج‌هایی که در گفتن جور در نمی‌آمد، از روزهای دردناکی که نام آن را «رنج‌های مقدس» گذاشته بود. خرسندم که این رنج‌ها پس از سال‌ها در سطرهای این کتاب جا خوش کرده‌است. رو به رو شدن با این سطرها برای نسل من نه تنها این که خالی از ارزش تاریخی نخواهد بود بل از جایگاه افشاگری و تابو براندازی نیز ما را با متن مستند و خواندنی‌ای رو به رو می‌کند که این متن از سرنوشت نسلی از روشن‌گران و دیگراندیشان فراموش شده‌ی سرزمین ما پرده برمی‌دارد.

اسدالله الم - آلمان

خاطرات من از «رنج‌های مقدس»

نخسین باری که سعادت آشنایی و دوستی با نویسنده کتاب «رنج‌های مقدس» نصیبم شد، سال ۲۰۰۶ میلادی بود. در آن

هنگام چند سالی از عمر سایت گفتمان دموکراسی برای افغانستان می گذشت که روزی نوشته او را با عنوان «آنها را کشتند و من در مرگ آنها مُردم» دریافت نمودم. در این نوشته که صفحات ۲۲۳ تا ۲۲۹ کتاب «رنج‌های مقدس» را در بر می گیرد، ماجرای جانگداز و استخوان سوز لحظات قبل از اعدام ۱۴ تن از اعضای سازمان آزادی بخش مردم افغانستان (ساما) را به نگارش در آورده بود که خود شاهد آن بوده است.

وقتی آن مقاله را باز کردم، پس از خواندن چند سطر دیگر برایم توان خواندن بیشتر نماند، اما در عین زمان نمی توانستم آن را به زمین نیز بگذارم. در اندوه جانکاهی غرق شدم و قدرت سنجش از محاسبه زمان و مکان تهی شد. خود را در زندان جهنمی پلچرخی می دیدم. صحنه خواندن نام شهدا، صحنه بیرون شدن آنها از سلول‌های زندان، صحنه رفتن شان به سوی پولیگون، تیرباران شدن شان به دست جلادان حزب دموکراتیک خلق، فرو غلتیدن پیکرهای نازنین و خون‌آلودشان، و به زیر خاک شدن شان را، همه را با چشم سر می دیدم. آری، بخشی از جنایات حاکمیتی را می دیدم که گلهای سرسبد این دیار را یک به یک پر پر می کرد و به دست توفان بی رحمی می سپرد.

با خواندن این سوگنامه، ضربان قلب هر انسان با درد شدت می گیرد، موهای بدنش راست می ایستد و خون از چشمانش جاری می شود.

از آغاز نشرات سایت گفتمان دموکراسی برای افغانستان تا حالا در حدود ۱۴ سال می گذرد و تا کنون بیش از چندین هزار مقاله و گزارش را دریافت و نشر کرده‌ام و اگر صادقانه بگویم تا حالا هیچ گزارش و مقاله‌ای برایم چنین تکان دهنده نبوده است و مرا چنین تحت تأثیر قرار نداده است.

بلی شنیدن کی بود مانند دیدن. آن داستان غم انگیزی را که بسیاری از ما تاب شنیدنش را ندارد، راوی با ذره ذره وجودش زیسته است. او خود توسط دژخیمان چندین بار تا چوبه دار و تا یک متری پولیگون برده شده و بر حسب تصادف زنده برگشته است. گویا بازی روزگار چنان بوده است که رساندن پیام یک نسل از شهدا و انسان‌های آزاده این سرزمین را بر شانه‌های رنجور و شکسته او بگذارد. رهرو عزیز این

مسئولیت بزرگش را بخوبی دریافته و با آن آگاهانه برخورد کرده است. او با وجود دنیایی از رنج و التهاب درونی برای آنکه روایت ثقه و تاریخی از آن صحرای محشر زمینی به آیندگان تقدیم کند، دندان روی جگر گذاشته است و احساسات شخصی اش را مهار زده است، اما زبان حال او می گوید:

«مرا این کاسه خون است

مرا این ساغر اشک است

چنین آسان مگیریدش!

چنین آسان منوشیدش!»

(نادر نادرپور)

بنابراین، اگر بسیاری از همراهان و رفیق‌های به جان برابرش یک بار شهید شده‌اند، او هر دم شهید است و هزار بار مزه تلخ شهادت را چشیده است و ذره ذره در سوگ آنها آب شده است. او تلخ اندیشانه می گوید: «محکوم به سرنوشتی بودم که گرگ خونخواری توت‌های دلم را لقمه لقمه می خورد و من هر دم شهیدانه به سویش می دیدم.» (ص ۲۹۴) او نه تنها ده سال شکنجه‌های جسمی و روحی را با سرافرازی و پایداری می گذراند، بلکه در آزمون بعدی که رساندن پیام شهدا است نیز کامیاب می شود: او رویداد مقاومت چند نسل از مبارزان آرمانگرا و از خودگذری را می نویسد تا نسل‌های آینده از آن درس مقاومت و ایثار را بیاموزند؛ از رنج و درد می نویسد اما از درد و رنجی که برایش مقدس است، درد و رنجی که او آن را آگاهانه و عاشقانه به خاطر سرزمین و مردمش قبول کرده است. او از حيله و نیرنگ دشمن می نویسد، دشمنی که با هزار و یک شیوه، گاه شکنجه، گاه با تهدید، گاه با فشار روانی، و گاه هم به لباس غمخوار و دوست، با فرستادن جواسیس در سلول‌های زندان... می خواهد از او اعتراف بگیرد اما زبونه شکست می خورد.

با تمام ظلم، بی عدالتی و بی انصافی که در حق او می شود در هیچ جای از کتابش کوچکترین نشانه‌ای از عقده را نمی توان پیدا کرد. او هرگز انصاف را از دست نمی دهد. او نه تنها از تمام زندانیان جنبش چپ به احترام یاد می کند و از فراکسیون و فراکسیون بازی بیزار است و همه را چون اعضای گروه خودش (ساما) می بیند، بلکه کوچکترین نیکی از دیگر اندیشان را نیز در آن روزهای دشوار فراموش نمی کند. چنانکه در صفحه ۲۳۴ کتابش اشارتی دارد به نیکی ای

که یک عضو حزب اسلامی حکمتیار در حق وی روا می دارد و حتا سلوک خوب زندانیان حزب دموکراتیک خلق را نیز نادیده نمی گیرد و درخور یادبود می داند.

کار او به باور من از چندین جهت نمونه است. زبان شیوا و بی تکلف او که در حقیقت تجلی بلافصل شخصیت بی ساخت و مهربان خود نویسنده است چنان به دل خواننده چنگ می زند که اگر یک بار کتاب را در دست گرفت نمی تواند به آسانی آن را به زمین بگذارد.

برخلاف بسیاری از مجموعه های دیگر خاطرات که تا کنون انتشار یافته و نویسندگان تلاش نموده اند تا قهرمان سازی کنند، آقای رهرو که به گمان غالب مدتها پیش از زندانی شدن دیو «منیت» را راهی دارالموت ساخته است، از تضرع سید اکرام مستنطق غره نمی شود که به پاهای بسته اش می افتد و می گوید: «به هرچیزی که ایمان داری تو ره قسم میتم به مه رحم کو، مره پیش رفقایم نشرمان. شق نکو، یک چیزی بگو که یک بینی خمیری بره مه شوه...» (ص ۱۱۰). از فحوای کلام او فقط می توان به "پیروزی گوشت بر شمشیر" مومن گشت، نه آنکه غبغب پر باد دیگری را در پوچستان دعاوی روشنفکرانه به تماشا نشست. برعکس به تکرار آن حالت های روانی ناشی از سرخوردگی و اضطراب را که برای هر انسان دیگر رخ می دهد، در مورد خود نیز حکایت می کند. چنانکه می نویسد: «هر قدر سخت گیری و عتاب محافظین بیشتر می شد به همان اندازه ضربان قلبم بالا میرفت و... بیشتر از آنکه به چیز دیگری فکر کنم به مرگ خود می اندیشیدم» (ص ۱۵۵)، او مانند هر انسان صادق دیگر درحین رشادت و جانبازی، از غم مادر، از غم دوری زن و فرزند فارغ نیست.

در پایان امیدوارم که این «اشک باغبان پیر رنجور» را که «شبها راه پیموده، تا سحر بیدار بوده» داستانسرای میپندارید و «چنین آسان مگیرید». (نادر نادر پور)

در ازدحام خاطره نویسان حزب دموکراتیک خلق که هریک به نحوی کوشیده است به توجیه این ستون حاکمیت و یا آن رکن سیاست و ایدئولوژی گروه مربوطه اش بپردازد، نسیم رهرو در «رنجهای مقدس» سرگذشت وجدان دست نخورده ملتی را به تجلی در آورده است که جز آزادی و شرافت انسانی خواست دیگری نداشته است.

بلقیس فاقدانی - بن، آلمان

اینهمه نام و اینهمه خاطره را به یاد داشتن، مغزی قوی و فکری سالم می خواهد که نسیم رهرو با اندامی کوچک، جسمی ضعیف و خسته، دارنده آن است. او ده سال شکنجه های جسمی و روانی را در سلول های تاریک و پشت میله های زندان صدارت و پلچرخی، بیمار و خسته تحمل کرده است. نسیم رهرو بارها شاهد به کشتارگاه بردن دسته دسته انسان های بی گناه و بهترین دوستانش بوده و با کشته شدن هر یک از آنها به گفته خودش هزار بار مرده است. خوشبختانه رهرو را اکنون در کنار خود داریم. چه سعادت است که او به مسئولیت وجدانی اش که همانا نوشتن کتاب «رنج های مقدس» می باشد، به نیکویی لبیک گفته است. نسیم رهرو پیرو آرمان و اندیشه ای می باشد که "انسان" و "انسانیت" بر صدر مسندش حکمروایی دارد. او آدم ها را بر اساس ایدئولوژی، مذهب، قبیله، قوم، منطقه، زبان و ... از همدیگر جدا نمی کند، بلکه در همه جا خط فاصل میان ظالم و مظلوم می کشد. او در کتاب «رنج های مقدس» با قاطعیت تمام مرز بین روس متجاوز و بردگان وطن فروشش در یک طرف و سرزمین غارت شده و مردم مظلومش در طرف دیگر می کشد. او در کتاب یاد شده چهره انسان عاشق، آزادیخواه و مبارز را به تصویر کشیده است، هم چنان دون همتی و ددمنشی غارت گران و بردگان خود فروخته بی مقدار را نیز رسوا ساخته است، بردگانی که از خود اراده ای نداشتند و ربات وار و دلکک گونه دستور بیگانگان را اجرا می کردند.

درود بر معلم دانا و آگاه نسیم رهرو که وظیفه انسانی اش را با این زیبایی و ساده گی و ادبیات عام فهم، با نشر کتاب «رنج های مقدس» به انجام رسانده است. حقایق مکتوب، تاریخ زنده است. این تاریخ را غداران خونخوار نمی توانند در گورهای دستجمعی عزیزان ما از چشم جهانیان مخفی نگهدارند. با سپاس فراوان!

فاروق فارانی - آلمان

استاد گرامی نسیم رهرو عزیز!

کتاب زیبا و پرمحتوای شما را دوست عزیز و مشترک ما حمید جان سیماب برایم داد. از خواندنش حظ بردم و در عین حال از آن بسیار آموختم. بحق کتاب شما در زمره کارهای بسیار خوب در زمینه روشن ساختن مبارزه رزم آوران ما در گذشته برای نسل جوان و آینده و در عین حال سند مهمی برای محکومیت جنایتکاران و رژیم جانی وابسته به اتحاد شوروی خواهد بود.

جای افتخار است که نویسنده‌ای مثل شما از دوستان من است. اما این دوستی خود معیارهایی دارد که با سایر دوستی‌های معمولی متفاوت است. ازینرو اولین معیار برای چنین دوستی صراحت و حقیقت است که دوستی ما را استحکام می بخشد. پس نمی توانم آنچه در ذهنم درین رابطه خطور می کند را نگویم.

استاد گرامی، من کمی پیشتر از همین زمان و همچنین مصادف با همین زمانی که کتاب زیبای «رنجهای مقدس» بازگو کننده آن است، حد اقل با سه نفر از اعضای مرکزیت ساما، زنده یادان میرویس، پویا (در رابطه کارهای مشترک ساما و رهایی در خارج از زندان) و نعیم ازهر (در زندان) در صحبت صریح و در عین حال صمیمانه قرار داشتیم.

آنچه من می دانم (با توجه به محتوای خاص کتاب و زمینه محدود آن) از شخصی مثل شما که آخرین بازمانده آن سلحشورانیید، انتظار می رود و میرفت که علل شکست و مخصوصاً دستگیری مرکزیت ساما را برای نسل جوان و آینده مبارزان و برای جنبش چپ کشور بیان کنید تا تجربه آن ضربه مدهش بر پیکر جنبش چپ افغانستان برای تاریخ بماند.

علل بیرونی آن یعنی اعمال و جنایات رژیم پرچم و خلق درست ترسیم گشته است. اما آنچه درهاله ابهام می ماند اشتباهات سنگین خود ماست.

ولی باید تأکید کنم که توقع از شما این نیست و نخواهد بود که در این اثر که مختص شرایط زندان است به بحثهای عامی که باید در رابطه جنبش چپ کشور، و در میان آن "ساما"، صورت گیرد بطور گسترده بپردازید. منظور این است که آنهمه دستگیری گسترده و ضربه خوردن رهبری ساما، در حالیکه از دستگیری و جاوانه شدن مجید کلکانی زمان زیادی نمی گذشت، حتماً علی در درون سازمان داشته که درین کتاب بازتاب نیافته است. این بخشی از رنجهای مقدس است که

باید منعکس گردند. اشتباه نشود من در اینجا به هیچوجه اشاره ملهم از آن پارانوایای آشنای سیاسی جنبش ما ندارم که از شما بخواهم احیاناً "مخبران" نفوذ کرده در سازمان را نشان دهید. نه، به هیچصورت و نه این بسیار مهم است. آنچه مهم است دیدگاه‌ها، برنامه سیاسی، شیوه کار، میتودها، تاکتیکها و ساختار تشکیلاتی ماست که باید ارزیابی شوند تا روشن گردد که چرا ما اینقدر قربانی را پیشکش کردیم؟

اینکه عزیزان ما با قامت افراشته به کام مرگ رفتند به هیچوجه از تحلیل ما گردی بر حماسه خود نمی گیرند. اما باید بلا فاصله بگویم شهادت بی مانند آنها و دیگر رزمندگانی که با تن و روان شکسته زنده ماندند هم نمی تواند اشتباهات ما و خودشان را از چشم تاریخ پنهان دارد. تاریخ و حقیقت هر دو بی رحم اند. اگر درستی‌های ما را و شهادت‌های ما را به حساب می آورند، اشتباهات ما را نیز در آن کفه دیگر ترازو می گذارند.

ضرباتی که تمام سازمان‌ها خوردند - و فاجعه‌امیز این بود که همه این ضربات مشابه بودند - نشان می دهد که ما در درس گیری از تجارب و گذشته بخود زحمت نمی دادیم و نمی دهیم. انقلابیون ما افرادی سرزنده بودند و اکنون که جان باخته‌اند نیز زنده و پایدار خواهند ماند. ولی هرگز نباید بکوشیم تا از آنان قدیسانی بسازیم که فقط شایسته احترام و تقدیس اند و نه مستوجب تحلیل تاریخی. نفوذ نوعی از مذهب و بخصوص " مذهب پنهان" در بین ما می تواند ما را در این راه گمراه سازد. در حالیکه باید تمام آحاد جنبش چپ بکوشند تا علیه این گرایش برزمند و برای نسل آینده، تجارب خود را تحلیل کرده بسپارند.

یاد ما باشد که جنبش چپ ما در گذشته شدیداً تسخیر شده روحیه شجاعت پرستی شده بود که گاهی این روحیه و تفوق آن بر تفکر و عقلانیت سیاسی، صدمات بزرگی به ما زد. مخصوصاً که ما شجاعت را بیشتر در عمل می دانستیم که در عین اینکه بسیار لازم بود اما برای مبارزه سیاسی کافی نبود و نیست. حتی می‌توان گفت، محافظه کاری و رخوتی که بعد از آن در تمام جنبش به اشکال و مقیاس‌های گوناگون ظاهر شد و تا هنوز ادامه دارد، می‌تواند در کنار عوامل دیگر، نتیجه همین شجاعت‌های فارغ از عقلانیت باشد، که در نخستین پیچش تاریخی و سیاسی به ضد خود مبدل گردیدند. ولی آنچه بیشتر

لازمی است و بود و خواهد بود، شجاعت در عرصه تفکر است که متأسفانه در تمام آحاد جنبش چپ کمترین طرفدار را داشته است. ما حاضر بودیم وظیفه گذر از سخت‌ترین آزمون‌ها را بدوش بگیریم اما قادر نبودیم و یا نمی‌خواستیم بار مسئولیت اشتباهات مان را بر دوش بکشیم. حتی در زمانی که دیگر اشتباهات ما مخصوصاً در زمینه سیاست‌گذاریها و مبارزه فکری در درون سازمان‌ها، آنقدر زننده، واضح و آشکار می‌بودند که دیگر فراموش کردن و یا پنهان کردنش ممکن نمی‌بود، هیچ‌شانه و یا دوشی حاضر نبود که با شجاعت پا پیش‌گذارند و بگویند "من" بار مسئولیت این اشتباه یا این ارزیابی و یا این سیاست‌گذاری را که به این دلیل و آن دلیل مرتکب شده‌ام، بدوش می‌گیرم. در آن صورت نتیجه‌ان می‌شد که (بسیار ببخشید) به آسانترین شیوه رو می‌آوردیم و می‌گفتیم "ما" اشتباه کردیم، کاری که مسئولیت فردی را در سازمان‌ها کاملاً از دستور کار خارج کرده بود. به عوض "رهبری جمعی و مسئولیت فردی" که اصل سازمانی در تمام سازمان‌های انقلابی در جهان بود و هست، عملاً "رهبری فردی و مسئولیت جمعی" برقرار می‌گشت که روزگار تمام سازمان‌های چپ را در افغانستان تقریباً همسان هم، سیاه کرد. و اینهمه از همین عدم شجاعت در زمینه تفکر ما ناشی می‌شد که با تأسف تا هنوز هم این عارضه برطرف نگردیده و در جنبش چپ در کنار سایر عوامل، بصورت عمده، سبب استمرار وضع موجود گشته است.

این درد یا عارضه تنها مختص ساما نیست. این دردی است که جنبش چپ انقلابی ما را از زمان بوجود آمدنش تاکنون همراهی می‌کند و می‌آزارد. پس از آنجا که کار مهمی را آغاز کرده‌اید بسیار آرزو دارم در این راه و با توجه به نکات بالا پیشقدم ما شوید تا در ضمن از قلم شما به تاریخ و نسل فردا بگوییم: این "اشتباهات" ما ... این "درست"‌های ما ... و اینهم "رنج‌های مقدسی" که درین راه کشیدیم.

فرهاد لیبیب - تورنتو - کانادا

به پیشواز طلوع «رنج‌های مقدس»

رنج کشیدن و منحت بردن در راهی مقدس خواهد بود که هدفش والا و متعالی باشد. جان سپردن و مُردن در راهی قداست دارد که هدفش حفظ شرف و سر بلندی انسان باشد. چگونه مقدس خواهد بود جان دادن و رنج بردن در راه بر آوردن اهداف اشغالگر و بیگانه‌ای؟ چی والایی دارد زحمت و تلاش در راهی که هدفش ارضاء هوس، اندوختن ثروت و صاحب چوکی و مقام شدن باشد؟

از این تفاوت بنده گان راستین خداوند خوب آگاه‌اند. سحرخیزان مومن نیک میدانند که چی تفاوت‌های است میان صبح صادق و صبح کاذب. روستائیان و شبانان نیز آگاهند که چی رازها و شگردهای است میان غروب آفتاب و طلوع ستارگان. میگویند وقتی آفتاب غروب میکند در کوتاه مدت نه ستاره‌ای به چشم میخورد و نه نوری، در همین لحظه‌ها جغدان و خفاشان هلله و شادی سر میدهند و با زبان حال ظلمت و سیاهی را جشن میگیرند، به پندار اینکه خورشید و نور مرده‌است. این هلله و شادی تا زمانی ادامه مییابد که اولین ستاره و ستارگان شام طلوع میکنند، با پرتو افشانی ستارگان در دل ظلمت، یکباره سکوت مرگبار بر زبان و ضمیر شب پرستان چیره میگردد. به مصداق این سرود مبارز مردم شهید قسیم اخگر:

در تیره گی مبهم و کمرنگ شامگاه
کز نای آفتاب
بر دامن افق بتراود ظلالها
خفاش پیر صیحه کشان میدهد صدا
هان! ای کلاغ‌ها، خورشید مرده است
من خود به چشم نحس خودم مرده پیکرش
بر دار میر شب آونگ دیده‌ام
گسترده باد ظلمت و پیوسته باد شب
هورا، هورا، هورا

باری چنین است روزگار ما، در گستره‌ای ظلمت و ظلال، سیه کاران کور دل باور کرده‌اند که خورشید حقیقت مرده‌است. دو باره صدای نحس هورا گویان مزدور بلند شده‌است. رئیس آدمکشان "خاد" زوزه میکشد که "من کسی را نکشته‌ام." آن کودتاجی وطنفروش شاخ و شانه کشیده میگوید "من عملی را مرتکب نشده‌ام که از آن پشیمان باشم" «اردو و سیاست» را با یارانش مینویسد و «مناظره‌ها» راه می‌اندازد.

"روزگاری عجیبی است نازنین
سنگها را بسته‌اند و سگها را رهانیده‌اند"

هنوز استخوانهای سرفرازان ما در پلیگون‌های پلچرخی، بگرام و خواجه رواش خاک نشده‌است. هنوز زخم‌ها و دردهای مردان و زنان آزاده ما ناشی از شکنجه خادستان، در شکنجه گاههای خاد ششدرک، تعمیر صدارت، سرد خانه‌های چارصد بستر و صدها شکنجه گاههای پیدا و پنهان دیگر از جسم و روح آنها دور نشده‌است. هنوز شیون و زاری خواهران و مادران ما بگوشها طنین انداز است که فرزندان و برادران شان از سرک، خانه و دفتر ربوده شده و نیست نابود گردیدند. هنوز لستهای دوازده هزار نفری، پنج هزار نفری و صدها لست نا نوشته دیگر، از نام شهیدان سر بلند ما در پیشروی وابستگان آنها قرار دارد. چی بگویم؟ آنها پنداشته‌اند که تمامی وطنفروشی، جنایات و قوادی شان برای روسها در لابلای لایه‌های مکدر شب از خاطره‌ها زدوده شده است، چنین است که در دل سیاهی و ظلمت دو باره زوزه هورا، هورا سر داده‌اند، اما غافل از آنکه :

اما به ناگهان
آژنگ غم خطوط مسرت را
از چهر قیرگونه او پاک میکند
چشمان خون گرفته او تیر میکشد
در امتداد شوم نگاهش ستارگان
یک - دو - سه - صد - هزار - چندین هزار
پندار پوچ و خام سیاهش را
با رویش مداوم خود خنده میزند
خورشید زنده باد!
پیوسته باد نور

باری تاریخ گواه است که حقیقت گم و نابود نمی شود، چنانکه افتاب نمی میرد، ستارگان در شب یک یک به تالو بر می‌خزند، ژرفنای سیاهی و ظلمت را میدرنند و بر زوایای جنایت و دنائت پرتو می افشانند.

بلی! یکی از این ستارگان تابناک که تازه بر آسمان ظلمتبار ما طلوع کرده‌است «رنج‌های مقدس» خاطرات استاد وارسته نسیم رهرو است که روشنی حقایق را از سطح به عمق سیاهی‌ها و سیه کاری‌ها تابانیده‌است. «رنج‌های مقدس» خاطرات مردی است که ده سال تمام را در شکنجه‌گاه‌های

هولناک خاد و زندان پلچرخی در انتظار اعدام به سر کرده است. در «رنج‌های مقدس» کارنامهٔ مردان سربلندی را میخوانیم که هست و بود خویش را فدای شرافت و سربلندی سرزمین شان کرده‌اند، مردانی چون انیس آزاد، زمی صدیق، احمد ضیا، سلطان احمد، ضیاء الحق هروی، شاپور قریشی، انجیر میرویس... و صدها و هزاران دیگر...

" اندر این ره کُشته بسیارند قربان شما "

همینگونه در «رنج‌های مقدس» اعمال اشخاص فرومایه و ذلیلی را میخوانیم که چگونه جهت برآوردن اهداف اجنبی و دشمن جانکنی و پا دوی دارند، افراد چون جلال رزمنده، غلام محی الدین عمار، سید اکرام مستنطق، خان آقای خادیت (همشهری رهرو که اولین سیلی را برویش حواله و اولین سیم‌های برق را به انگشتانش وصل میدارد)، واسع چایدارباشی اطاق و لطیف کارمند شعبه خاد، شمس‌الدین پنجشیری قوماندان بلاک وغیره. برارنده گی «رنج‌های مقدس» گذشته از نثر زیبا و ادبیات والا در دو چیز است:

۱ - صداقت در گفتار

۲ - انسانیت در معیار

استاد رهرو وقتی از خود سخن میگوید مانند انسان عادی بدون افراط و تفریط، بدون اینکه قهرمان سازی کند، ساده و بی‌ریا حقایق و رویدادها را مینویسد، از دشنام‌های رکیکی که میشوند، از جریان برقی که حس میکند: "فکر می‌کردم که روده‌هایم و آنچه در شکم و سینه دارم از دهانم خارج میشوند" وقتی حال زار بعد از شکنجه را به تماشا میگذارد مینویسد: "لباس‌هایم به تنم چسپیده بود، به پیش بند قصاب می ماند، ترکیبی از چرک و خون و عرق و ادرار." و یا وقتی حس میکند که او را برای اعدام می‌برند میگوید: "حس می‌کردم زیر پایم خرمنی از آتش افروخته‌اند. دیوارها به هم نزدیک شده بودند"، و یا وقتی از انسان‌های حقیر که به دستور خاد، زندانیان را رنج روانی میدادند مینوسد "چایدارباشی اطاق ما به «منصب» و «مقام» خود مینازید... با زندانی‌های فقیر و بی‌پایواز از در ستیزه پیش می آمد و در مقابل پولدارها و جواسیس چون روباه ذلیل دم می جنباند. بیجا نبود که زندانیان اطاق چایدار باشی را «دُم‌باشی» لقب داده بودند... او به دنبال بهانه میگشت

تا دست به یخن من بیاندازد. من این همه جفاها را به حساب «رنج‌های مقدس» می‌شمردم و صبر پیشه میکردم".

انسانیت در معیار یکی از مشخصه‌های دیگر رهرو است که در «رنج‌های مقدس» انعکاس یافته‌است. استاد یکی از کدرهای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) میباشد. او در این اثر همانگونه که از یک سامایی سربلند صحبت دارد و از کارنامه‌های افتخار آمیزش سخن میگوید، همانگونه از چهره زبون، شکسته و تسلیم پذیر سامایی دیگر نیز سخن‌ها دارد. او همانگونه که از کارنامه‌های غرور آفرین انجنیر نادر علی دهاتی و استاد باشی محمد عادل سخن میگوید همانگونه از انسانیت، مقاومت و پایداری حاجی نسیم، دگروال عبدالشکور، استاد قادر، نطق اوریاخلیل، انجنیرشکور خرم خیل، داکتر ابوذر، جوهر کوهدامنی، عتیق الله نایب خیل که هیچ کدام آنها به سازمانش وابستگی ندارند سخن میگوید و اعمال و سر بلندی شانرا می‌ستاید. نزد استاد رهرو معیارها در گرو سمت، زبان و جنسیت نیست. او انسان را ورای وابستگی‌های سازمانی و حزبی می‌بیند. او انسانی را می‌ستاید که در راه آزادی و آزاده‌گی کوشا و مقاوم باشد. اوستایشگر مردان و زنان آزاده‌ایست که سخا، وفا و صفا را در هر قدم زنده‌گی شان بکار بسته‌اند.

باری سخن گفتن در باره «رنج‌های مقدس» چنانکه بسیار است، دشوار است. نکته‌ای را که نباید فراموش کرد اینست که با خواندن کتاب «رنج‌های مقدس» خلاف تصور عام و خلاف آنچه به افواه انداخته‌اند، در می‌یابیم که ابعاد جنایت و کشتار در زمان حکومت ببرک کارمل و ریاست خاد نجیب کمتر از جنایات و کشتار در زمان تره‌کی و امین نبوده‌است، بلکه بیشتر شده‌است.

با این مختصر به آرزوی اینکه قسمت دوم این خاطرات که در بر گیرنده سه سال دیگر زندان است نیز در آسمان تار سرزمین ما طلوع کند.

سید حامد شاه – هامبورگ
نوامبر ۲۰۱۵

پشتِ صحنه «رنج‌های مقدس»

حاکمیت حزب به اصطلاح دموکراتیک خلق مبتنی بود بر سرکوب مردم افغانستان و امحای فزیکى مخالفان سیاسى. گویى هیچ ارزش انسانی در دستور کار این حزب محل نداشت، جز بگیر و ببند و بکش و بگریزان. بر اساس همین سیاست ظالمانه بود که تعداد زیادى از انسان‌هاى نازنین ما زیر خاک رفتند، زندان‌ها پُر از آدم شد و خانواده‌ها سرگردان پالیدن گم شده‌هاى شان.

برادر بزرگم داکتر سیدعابد شاه را به تاریخ چهاردهم قوس سال ۱۳۵۷ خورشیدی بُردند. آخرین بارى که از او احوال گرفتیم، سرطان ۱۳۵۸ بود. از آن تاریخ به بعد، او را به سرنوشتى رساندند که ما از آن بی خبر ماندیم. یادش گرامى باد!

سال ۱۳۵۸ بود که پدر موی سپیدم، سید صاحب شاه را ربودند و مدت شش ماه را در زندان پلچرخى سپری کرد. به دنبال آن، در سال ۱۳۵۹ برادرم سید طاهر شاه که متعلم صنف نهم مکتب غازی بود، زندانى شد و پنج ماه را در زندان پلچرخى گذشتاند. من مجبور بودم تا پشت دروازه‌هاى زندان بروم، چون از مردهاى خانواده غیر از من کسی باقى نمانده بود. بارها پشت دروازه‌هاى بسته زندان‌ها رفتم و زهر کشنده انتظار و بی مروتى زندانبان را چشیدم. روزها کنار درب ورودى یکى از زندان‌ها مى نشستم، روزى به زندان شش درک، روز دیگر به زندان صدارت، زندان پلچرخى، زندان شهر جلال آباد و زندان مخفی خانه نقیب در شهر نو کابل. از اول صبح تا نزدیک شام منتظر مى ماندم تا مگر شانس یارى کند و احوالى از گمشده ما برسد. شاید هیچ زجرى در دنیا به اندازه عقب دروازه زندان نشستن نباشد. این درد استخوان سوز را هیچگاهى نمى توانم از یاد ببرم و قادر نیستم بر عاملان آن همه جور و جنایت ببخشایم. اصلاً جنایات بی حد و حصر نوکران خانه زاد روس بخشیدن ندارد.

امروز که خاطرات زندان دوست نازنین و رنج کشیده ام نسیم رهرو را مى خوانم، به یاد آن روزها مى افتم که من و صدها تن از زنان، کودکان، موی سپیدان و جوانان با چهره‌هاى خسته و رنگ‌هاى پریده عقب دروازه زندان مى نشستیم و به تکرار شاهد قساوت و بی مروتى باند مزدور خلق و پرچم بودیم.

از آن روزها تا کنون سال‌های زیادی گذشته است. در آن هنگام فقط می توانستم دیوارهای بردار، دروازه آهنین، سیم‌های خاردار، پاسبان عیوس و برج‌های بلند زندان را ببینم، بدون آنکه بدانم آنسوی دیوار چه می گذرد و چه محشری جاریست. من فقط با رنج خودم آشنا بودم. از رنج کسانی که در اتاق‌های شکنجه یا سلول‌های تاریک با قبرغه‌های شکسته و انگشت‌های زخمی افتاده بودند اطلاعی نداشتم. اکنون که «رنج‌های مقدس» دستم را گرفت و داخل زندان برد، فهمیدم که سازمان کاجی‌بی و شاخه‌های افغانی آن («اگسا» «کام» «خاد» و «واد») برای درهم کوبیدن فرزندان این میهن با چه خشونت‌ی عمل کرده است. من با نسیم رهرو از سلولی به سلولی، از دهلیزی به دهلیزی، از اتاقی به اتاقی، از پنجره‌ای به پنجره‌ای و از بلاکی به بلاکی رفتم و زندان را از درون دیدم. آشنایی با درون زندان و فضای داخل آن به من کمک کرد تا بدانم که آن قساوت، بد رفتاری، بی تفاوتی، بی رحمی و ضدیت با ارزش‌های انسانی‌ای که من در هر دو هفته یکبار از جانوران دو پا می دیدم، رهرو عزیز در هر لحظه، هر دقیقه، هر ساعت، هر روز، هر ماه و سال‌ها با آن دست به گریبان بوده است.

کتاب «رنج‌های مقدس» مرا در هر دهلیز، هر سلول، هر اتاق و هر بلاک برد و با یاران و دوستانم مقابل کرد. دوستان عزیزی که آدم ربایان «خاد» به دستور بیگانگان آنها را از خانه، دفتر، دانشگاه، مکتب، فابریکه و از روی سرک دستگیر کردند و به زندان انداختند. با یکایک آشنایانم سخن زدم و از حال و احوال شان پرسیدم. از شکنجه‌هایی که کشیده بودند آگاه شدم و پی بردم که خادیس‌ها چه مصیبتی بر سر شان آورده اند. با هر کدام این عزیزان شکنجه شدم و در مقابل استقامت و پایداری شان سر تعظیم فرود آوردم. اگر استواری و روحیه عالی این عزیزان مایه افتخار من است، عذاب و زجر که بر آنها اعمال شده است، دلم را داغدار ساخت. این داغ را التیامی نخواهد بود. از آخرین لحظات زندگی این قهرمانان اطلاع پیدا کردم. کتاب «رنج‌های مقدس» زمینه ساز شد که با آنها آخرین وداع را بکنم. چه وداع دردناکی!

"پرنده می رود و آشیانه می ماند."

دوست به جان برابرم رهرو! من از خون گریه کردن‌هایت هنگام نوشتن این کتاب آگاهم. زیرا، بطور غیر مستقیم قدم

به قدم تو را در نوشتن این خاطرات همراهی کرده‌ام. اولین باری که با هم دیدیم، نخستین قسمتِ خاطراتِ زندانت را به من خواندی. من رفیقانه خواهش کردم تا نوشتن را ادامه بدهی. تو شکوه کردی و گفتی: "نوشتنش آسان نیست. خواب را از چشمانم می‌گریزاند، خوردن و نوشیدن بر من حرام می‌شود، دوباره به پشتِ میله‌ها می‌روم، با زندانی‌ها ملاقات می‌کنم، اعدامی‌ها با من سخن می‌گویند، پیشانی‌ترش پهره دار، اتاقک‌های تنگ و تاریک، قفل، زنجیر و زولانه... به نظرم می‌آیند." گفتم: "هر طوری که شده، این درد زایمان را باید تحمل کنی." وقتی بارِ دیگر دیدمت، خسته، رنجور و مضطرب به نظر می‌آمدی. راستش که دلم برایت سوخت، اما کشیدن اینهمه درد و عذاب، ارزش کاری که انجام می‌دادی را داشت. من شهادت می‌دهم که تو با نوشتن این خاطرات چه زجری را متقبل شدی، دوباره به زندان رفتی، شکنجه شدی و به اعدامگاه بردندت. نوشتن این خاطرات خواب را از چشمانت ربود. اگر لمحهای هم به خواب رفتی، کابوس به سراغت آمد. همت والای تو را بنامم که زیر این بارِ سنگین قامتِ رسایت خم نشد و این کارِ بزرگی که از تو انتظار می‌رفت، با اینهمه زیبایی، صداقت و صمیمیت به انجام رساندی. این دینی بود به گردن تو که باید در مقابل رفقاء مردم و تاریخ کشورت ادا می‌کردی. وای که زندگی از ما چه امتحان‌های سختی می‌گیرد!

«رنجهای مقدس» هم زیباست، هم رسا و هم دلنشین. به دارویی می‌ماند که هم تلخ است و هم شفابخش. خواندن این کتاب بدون ریختاندن اشک و خونِ دل خوردن امکان پذیر نیست، ولی بسیار ضروری است. نخواندنش بی‌خبری از بخشی از تاریخ زندان و زندانی است. با چاپ و نشر «رنجهای مقدس» گوشه‌ای از رویدادهای فجیع شکنجه و کشتار، همچنان مقاومتِ جانانه زندانیان سیاسی در درون زندان رژیم مزدور شوروی به نمایش گذاشته شد و ثبتِ تاریخ گردید. با کمال تأسف، بسیاری از روشنفکران و بخصوص زندانیان سیاسی که از دم تیغ دشمن جان سالم بدر برده‌اند به این موضوع کمتر اعتنایی کرده‌اند. شکی ندارم که عده‌ای تجارب ارزشمند و خاطرات مهمی در سینه دارند که می‌ترسم خدا نخواسته زیر خاک برود.

من در این کتاب امانتداری، انصاف و صداقتِ کم‌نظیر را یافتم. حوادث خیلی دقیق و توأم با دقت ثبت گردیده است.

ادبیات کتاب نهایت زیبا، زنده، جذاب، سیال و بدور از خیال پردازی و گزافه گویی است. هرکسی که این کتاب را بخواند پی خواهد برد که انسانیت، جوانمردی، هوشیاری، استواری، رفاقت، مقاومت، مروت، صبر، بردباری و رازداری در هر سطر و پاراگراف آن به طرز نمایانی به تصویر کشیده شده است. خواننده با دو تیپ زندانی روبرو می شود: آنهایی که مقاومت کردند و شهادت و فداکاری را با خون و رنج خویش به اثبات رساندند. طرف دیگر، سستی، کم شیمیگی، بی باوری و نیمه راهی کسانی را می بینیم که شکنجه و فشار قامتشان را خم کرد.

من اعتقاد دارم که جامعه ما هنوز فراز و نشیبهای زیادی را در پیش دارد. برای روشنفکران مترقی و آزادیخواه کشورم این کتاب درس نامه خوبی خواهد بود. اگر پیشنهاد کنم تا این کتاب در حلقات و کنفرانسها خوانده شود، سخن بیجا نخواهد بود.

در زمان ما تجارب مستقیم زندان، شکنجه و استنطاق مبارزان ما هنوز مکتوب نشده بود. یکی از دلایلی که تلفات ما بالا رفت، نبود و کمبود همچو کتابهای با ارزش بوده است. امید وارم نسل امروز و فردا با استفاده از اینگونه تجارب که به قیمت گرانی به دست آمده است، راه شان را به درستی ببینند.

به امید صحت و سلامتی و طول عمرت!

چشم در انتظار چاپ جلد دوم رنجهای مقدس!

عتیق الله نایب خیل - سیدنی، استرالیا

رنجهای نهفته در «رنجهای مقدس»

از روزی که نگارنده این سطور از زندان پلچرخی کابل رها شدم، تا نگارش این سطور ۳۲ سال می گذرد. این روزها بار دیگر هوا و فضای زندان مشغولیت روح و روانم بوده است و بار دیگر شکنجه شدم. احساس کردم که باز هم در نظارت خانه خاد هستم و سرباز مؤظف اسمم را صدا میزند و مرا با توهین و تحقیر به اتاق تحقیق فرا می خواند. در خاطر می

آید که به مجرد ورود به اتاق تحقیق، روؤف مستنطق را با چهره عبوس و شکست خورده اش در برابرم می بینم با یک مشت سوالات تکراری. جوابهای تکراری من بازهم حوصله اش را سر می برد. مجدداً مانند درنده ها به جانم می افتد و به لت و کوب آغاز می کند. قاسم عینک وارد اتاق می شود و نتیجه را می پرسد و با شنیدن جواب از روؤف، در لت و کوب من با وی همدست می شود.

«محکمه اختصاصی انقلابی» وچهره های جنایتبار را دیدم، همانهایی را که در کرسی کاذب زیر نام و ادعای عدالت نشسته بودند و چه زبوانه و با ترس و وحشت، حکم اعدام صادر می کردند و سرهای نازنین بسیاری را به جوخه اعدام می سپردند.

موتراهی "دیگ بخار" را دیدم که در تابستان داغ کابل بیشتر از ظرفیتش، زندانیان را به زندان پلچرخی انتقال می دادند. بلاکهای اول و دوم و سوم پلچرخی را دیدم که چندین هزار محبوسی را درخود جای داده بود که همه آثار شکنجه های قرون وسطایی را در بدن شان به یادگار برده بودند. گرسنگی ها و عدم دسترسی به داکتر و دوا، نبود آب جوش، کوزه قفلی ها، بیدارخوابی ها، تهدیدها، فحاشی ها و دشنام ها، شکنجه های روحی، ولچک کردن ها، برق دادن ها، بی تشنابی ها را بار دیگر احساس کردم. و به اضافه این ها، سرور و ضبطوی گربت وال، قربان سعید، شمس الدین کور، هوتک معاون سیاسی، خواجه عطا قوماندان عمومی و ده ها چهره مزدور و خود فروخته دیگر را دیدم که چه بیرحمانه و پنداران شان را برای خوش خدمتی به بیگانگان تحقیر و توهین و شکنجه می کردند و هر روز به این فکر بودند تا شیوه های تازه شکنجه را بیاموزند و بکار برند.

آنهایی را دیدم که به دست ناپاک این مزدوران خود فروخته به قتل گاه های پولیگون برده شدند؛ که لحظات خدا حافظی با آنها از سخت ترین ایام زندان بود. درگیر و دار این خاطرات بودم که احساس کردم اسمم را صدا میزنند و دستور می دهند: "کالایت را جمع کن!"

ساعت از نیمه شب گذشته است. با این تصور که مرا به پولیگون می برند، با دوستان خدا حافظی می کنم. اما اینها نمی خواهند آدم را به یک بار بکشند. این ایجاد تصور مرگ بیشتر از صد مرتبه اتفاق افتاده است. ازین اتاق

به آن اتاق و ازین بلاک به آن بلاک. گاهی در نیمه شب و زمانی سر صبح. انسان تا چه میزانی باید مقاومت داشته باشد که بار این همه شکنجه را تحمل و به شانه حمل نماید. اما کم نبوده‌اند زندانیانی که بار آن همه شکنجه را با نیک نامی به سرمنزل مقصود رسانیدند و با گونه‌های مختلف به چهره دژخیمان خندیده‌اند.

دلیل باز آفرینش خاطرات تلخ آن ایام، خواندن «رنج‌های مقدس» از قلم توانای نسیم رهرو بود که ده سال از بهترین ایام زندگی را در تاریک‌خانه‌ها و کوتاه قفلی‌های زندان‌های حزب دموکراتیک خلق گذرانده و شکنجه شده‌است. کسانی، مانند من که مدتی را در زندان و یا نظارت‌خانه خاد سپری کرده‌اند، از درد و رنجی که نویسنده «رنج‌های مقدس» کشیده‌است به خوبی آگاهند. هر برگ این کتاب خاطرات آن روزهایی را در ذهنم زنده کرد که جاسوسان حزبی و خادیست مانند شکاری‌های درنده دنبال شکار می‌گشتند و هر کجا که دیگراندیشی را به دام می‌انداختند با درنده‌گی تمام به جانش می‌افتادند و لت و کوب و شکنجه را آغاز می‌کردند.

ناگفته پیداست که عمق فاجعه عمیق‌تر و قساوت خلق و پرچم بیشتر از آن است که در یک کتاب گنجانیده شود. اما «رنج‌های مقدس» که حاصل ده سال شکنجه‌های متواتر است توانسته تصویر جامع و مستندی از زندان‌های مخوف آن حزب جنایتکار ارائه نماید. گرچه آن مصیبت‌ها به درستی تصویر شده‌اند اما باید این را نیز گفت که مشکل‌ترین کار در مستند سازی همچو جنایات، انتقال احساس به خواننده‌است. آنچه را که زندان دیده‌ها احساس کرده‌اند نمی‌توان عین همان احساس را به خواننده منتقل کرد که خوشبختانه «رنج‌های مقدس» توانسته‌است از حدود این وظیفه نیز برآید.

شرح واقعیت‌های دهشتناکی که در شکنجه‌گاه‌های رژیم کودتای ثور و متجاوزین شوروی بر زندانیان دربند گذشت از یک جانب و مقاومت دلیرانه و رشادت تحسین برانگیز فرزندان این مرز و بوم در برابر شکنجه‌گران از جانب دیگر، شایسته آن است که به حافظه تاریخ سپرده شود. این نه تنها بخشی از تاریخ کشورماست بلکه شرح رویدادها و جنایاتی است که حزب دموکراتیک خلق افغانستان مرتکب شده و مسبب آن است. تاریخ حاکمیتی که شاهد جنگ، شکنجه، آدم ربایی و جنایت است. تعدادی از هموطنان زندان دیده به این کار پرداخته‌اند و هر کدام در حد توان، چشم دیدهای خویش

را نگاشته‌اند، و سوگمندانۀ عده‌یی دیگر که پس از تحمل شکنجه‌های طاقت فرسا در بیدادگاه‌های رژیم کودتا به جوخه‌های اعدام سپرده شدند وقت آن را به دست نیاوردند تا چشم دیده‌ها و تجارب شان را در اختیار دیگران قرار دهند که یقیناً می‌توانست اسناد بیشتری از فجایع، جنایات و وحشی‌گری‌های حزب دموکراتیک خلق افغانستان ارائه دهند.

شاید هم عده‌یی به این پندار باشند که اکنون که آن وقایع و حوادث سه دهۀ خونبار دیگر را پشت سر گذاشته‌است، بازنویسی آن چه سودی دارد؟ شکی نیست که وقایع سه دهه اخیر کشور ادامۀ خونین شرايطی است که سنگ بنای آن با کودتای ثور گذاشته شد و نقش رهبران آن حزب در تمامی واقعات و حوادث بعد از خود مشهود است. گرچه که آن جنایات درحافظۀ مردم باقیست و فراموش نشده‌است؛ اما مسببین آن هرگز لازم ندیدند تا از زیر بارعذاب وجدانی خود را برهانند و به گوشه‌از آن جفاکاری‌ها اعتراف نمایند و ضرورت معذرت خواهی از مردم را مطرح نمایند.

زندان، حتی در بهترین حالاتش، نمی‌تواند برای انسان خوشایند باشد. اما شرايطی که در زندان‌های خلق و پرچم دیده شد، بدتر از آن نوعی بود که از باستیل فرانسه، ساواک ایران و رژیم پینوچیت در شیلی شنیده بودیم؛ و وقتی صحبت از زندان و اسارت به میان می‌آید، اشکال شکنجه با تمام ابعاد نیز در پیش چشم ظاهر می‌شود. شکنجه یعنی توسل به فشار و وارد کردن عمدی اذیت و آزار به منظور گرفتن اعتراف از فرد مورد بازجویی با وسایل و ابزار مختلف. هدف دیگر شکنجه وادار ساختن شکنجه شونده به تسلیم و همچنان تحقیر و توهین شخصیت اوست. آثار روانی بجا مانده از شکنجه تا مدت‌های طولانی و نامعلوم و گاهی هم تا آخر عمر شخص شکنجه شده را همراهی می‌کند. از جمله این آثار اضطراب و عدم حس امنیت است، و به هر درجه‌ای که شدت شکنجه زیاد باشد اثرات آن نیز بیشتر و مدت دوام آن اثرات نیز طولانی‌تر است. شکنجه گر با توسل به شکنجه نه تنها شخصیت و کرامت شکنجه شونده را نشانه می‌گیرد بلکه بر وجدان و کرامت خودش نیز پا می‌گذارد. اما رژیمی که پشتیبانی مردمی نداشت و بقاً و موجودیت خودش را در نابودی دیگران جست و جو می‌کرد برای نیل به آن هدف به شکنجه و زندان و اعدام متوسل می‌گردید.

خوشبختانه نسیم رهرو از آن‌هایی بود که توانست ازین آزمون سخت سر فراز بیرون آید و «رنج‌های مقدس» را که به یقین برگ برگ آن با خون دل نوشته شده است و یک بار دیگر رنج‌های نهفته در سینه‌اش را باز آفرینی کرده است، به مثابه یکی از معتبرترین اسناد حاکی از جنایات حزب دموکراتیک خلق ثبت تاریخ نماید.

امیدوارم گذشت روزگار مرهمی بر زخم‌های خونین نسیم رهرو گذاشته باشد تا قادر گردد جلد دوم این اثر ارزشمند را نیز به رشته تحریر در آورد. جا دارد از بنیاد انتشارات شاهنامه و زحمات شان در چاپ این کتاب نیز ابراز امتنان نمود و موفقیت‌های بیشتر برای شان آرزو نمود.

بریالی شهاب - بن، آلمان

«رنج‌های مقدس» سرگذشت زجر و مقاومت یکی از انسان‌های آزاده، انقلابی و وطن‌دوست کشور ما می باشد که دوران جوانی اش را در زندان مخوف پلچرخی در زمان حاکمیت باند تبه‌کار دموکراتیک خلق گذرانیده است.

جریان گرفتاری، تحقیق و شکنجه این مرد عیار و مقاوم حکایتی است که دل سنگ را آب می کند. «رنج‌های مقدس» سندی است دارای ارزش تاریخی برای نسل امروز و فردای کشور. امیدوارم نسل‌های آینده با چنگ زدن بر این سند مهم و درس آموزی از آن فریب شعارهای دروغین مدعیان طبقه کارگر و دهقان را نخورده و به ماهیت ضد انسانی‌شان پی برده و راه شان را آگاهانه و پژوهش‌مندانانه انتخاب نمایند.

«رنج‌های مقدس» نوشته استاد نسیم رهرو، این مرد چند بعدی که نمونه‌ای از شرافت، صداقت، عیاری، جوانمردی و رفاقت می باشد، در هر سطر و پاراگراف این کتاب، رازها و اندرزهایی را می توان یافت و از آن آموخت. مقاومت در زیر شکنجه‌های گوناگون و طاقت فرسا، زیرکی و هوشیاری در جریان تحقیق و سوال و جواب و استواری در برابر تهدید و ارباب از ویژگی‌های برجسته نسیم رهرو است که انعکاس آن در درون زندان و خارج از زندان ثبوتی بر مدعی ما می باشد.

سبک نگارش نویسنده چنان جذاب، عالی، عام فهم و گیراست که خواننده به ندرت می تواند چشم از کتاب بر کند و متباقی آن را به فردا موکول نماید. خواندن این کتاب و داشتن آن را به تمام انسان های آزاده و دلسوز به وطن و هموطن تأکید نموده و آن را واجب می دانم. همچنان چاپ این اثر گرانبها و پُر ارزش را برای استاد رهرو تبریک گفته و زندگی مملو از سلامتی و موفقیت برایش آرزو می کنم.

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری - سدنی،

بنام خداوند دادگر

شمه ای درباره رنج های مقدس

نسیم رهرو، ای فرزند افغان خدایت
داده است اخلاق و ایمان
نکردی خم سرت بر خلق و پرچم
شدی درپیش وجدان شاد و شادان

خداوند مٔان و نهایت مهربان را سپاس بیحد و شکرانه بی پایان که در همین اواخر با وجود تکلیف های صحتی زیادی که دارم برایم توفیق مطالعه سه کتاب از فرزانه فرزندان وطن عزیزما را از سایت وزین گفتمان عنایت فرمود. این کتابها عبارتند از اول- «فرار از کام مرگ» خاطرات زندان دکتور محمد عثمان هاشمی؛ دوم- «جنايات حزبی» جلد دوم (جنايات هفتم ثور) درباره حزب دموکراتیک خلق افغانستان از محمد شاه فرهود؛ و سوم- «رنج های مقدس» خاطراتی از شکنجه در زندانهای خاد از محمد نسیم رهرو.

بنده که مدت هفت سال را در اتحاد شوروی سابقه تحصیل کرده و بعد از آن مدت پانزده سال را تا ترک اجباری وطن محبوب ما در انستیتوت پولی تخنیک کابل که بگفته این وطن فروشان خلقی و پرچمی، به منزله ستون فقرات حزب کثیف شان بود، تدریس نمودم، چه در شوروی سابقه و چه در زمان تدریس در انستیتوت پولی تخنیک کابل، این نوکران و چاکران سوسیال امپریالیزم شوروی را خوب می شناختم. کار یک تعداد شان جاسوسی و خدمات بیشرمانه دور از اخلاق افغانی و انسانی بود. با وجودی که دیپلوم های سرخ و بلند

بالای دیگر را از باداران خود گرفته بودند، اکثراً لیاقت و اهلیت آن دیپلوم‌ها را نداشتند مگر به نسبت حزبی بودن خود چوکی‌های کادرهای علمی پولی تخنیک، پوهنتون کابل و دیگر مؤسسات علمی کشور را قبضه نموده بودند. ترفیعات علمی شان بصورت اتوماتیک بالا میرفت مگر چلوصاف دانش شان نزد شاگردان از آب برآمده بود. از همین رو آنها هیچ یک استاد لایق و دانشمند را دیده نداشتند و تا توانستند آنها را یا از وظایف اخراج و یا به بهانه‌های دروغین روانه زندانهای مخوف صدارت، شش درک و پلچرخی یا زندانهای دیگر نمودند که متأسفانه یک تعداد زیاد شان در راه آزادی و سربلندی وطن خویش جانهای شیرین شانرا از دست داده شهید گردیدند. جنات النعیم منزل و مأوی شان باد.

با آنچه گفته آمدم، پیش از مطالعه کتابهای فوق الذکر تا این حد از ظلم و شکنجه‌های این وطن فروشان و حیوانات دوپا که در حق فرزندان وطنپرست ما روا میداشتند آگاهی زیاد نداشتم. گرچه خودم نیز تقریباً یک ماه را در زندان خاد میدان شهر و خاد شش درک کابل گذرانده بودم و معجزه‌آسا از نزد جلادان رهایی یافتم که تفصیل آن از حوصله این سطور به دور است.

برادر وطنپرست ما، آقای نسیم رهرو در قلب گرمای ماه اسد در سال ۱۳۶۰ هـ ش به جرم آزادی وطن از دست خرس‌های قطبی و غلامان پست فطرت و فرومایه شان دستگیر و روانه زندان شد. نسیم رهرو مدت ده سال را با مشقات و زجرهای بی شمار در زندانهای صدارت و پلچرخی کابل گذراند. هر قدر شکنجه‌های فیزیکی و روحی برایش دادند، مگر از نزد آن راد مرد با ایمان و متعهد، چیزی را که مستنطقین خونخوار با باداران روسی شان میخواستند حاصل شان نیامد.

رهرو از آن بزدلانی نیست کز فرط عذاب
سر به پای خائنین خلق و پرچم خم کند
هر قدر کردند شکنجه‌ان جوان بی بدیل
حاصل از نزدش نکردند آنچه را میخواستند

نسیم رهرو در «رنج‌های مقدس» از واقعیتها و شکنجه‌هایی که در ده سال زندانی بودن خود و سایر آزاده‌گان زندانی، ولو که دارای مفکوره‌های مختلف سیاسی، ولی برعلیه اشغال وطن عزیزشان مبارزه نموده و محکوم به زندان، شکنجه‌های زیاد

و حتی اعدام گردیده بودند، صادقانه یادآوری، همدردی و
همنوایی می نماید.

ازجمله هزاران هموطن مظلوم ما که به جرم نابخشودنی (!!)
مخالفت با کودتای وطنفروشان خلقی و پرچمی و اشغال وطن
محبوب ما توسط خرس‌های قطبی محبوس، شکنجه و اعدام
گردیدند، متأسفانه نتوانستند که خاطرات زندانها،
شکنجه‌ها، تحقیرها، نیش زبان زندانها، بیخوابی‌ها و ده بار
رفتن شان تا پلیگونها و زجر دادنهای بی حد و حصر جسمی و
روحي را در قید قلم آورده و برای نسل‌های آینده کشور
انتقال دهند و با خود در گورهای دسته جمعی و ناپیدا به
خاک سیه بردند. اما اندک مردانی هستند که تا حد امکان
آن خاطرات جانسوز و جگرخراش را در قید قلم آورده و برای
نسل‌های آینده وطن به ارمغان و ودیعه گذاشته‌اند. «رنج‌های
مقدس» یکی از این هدایای بی بدیل خاطرات ده ساله زندان
برادر گرامی ما نسیم رهرو می باشد. او در مدت ده سال
زندان از دست جلادان خلقی و پرچمی وحشیانه و دور از کرامت
انسانی شکنجه شد.

"مرد می باید که درکشا کش دهر سنگ زیرین آسیاب
باشد"

آن سنگ زیرین آسیاب نسیم رهرو بود که مردانه و استوار
ایستادگی کرد و کوچکترین اعترافی از وی گرفته
نتوانستند.

مرحبا ای پور افغان مرحبا سرفرازهستی به
دوران مرحبا
نام نیکت زیب تاریخ وطن هست رنج‌هایت مقدس،
مرحبا

اگرهمرزمان نسیم رهرو یکبارشهید شدند رهرو عزیز در طول
ده سال هزارها بار در هر لحظه و هر دقیقه در چند قدمی
شهادت میرسید. تصویراینچنین حالت خیلی‌ها مشکل و حتی نا
ممکن است. نسیم رهرو بالاخره بعد از رنج‌ها و شکنجه‌های ده
ساله از چنگال درنده‌ها رهایی یافت مگرخاطرات بسیار تلخ
و چشم دیدهایش از زندان تا آخر عمرش با وی خواهد بود.
همانطوریکه میگویند، آدمی از سنگ سخت‌تر و از گل نازکتر
است. رهرو ازهمان سنگ سخت‌ترها بوده و خالق متعال استقامت
و توان پایداری را برایش داده بود تا سرمشق دیگران
گردد.

بلی! «رنج‌های مقدس» تراژیدی‌ایست که مطالعه آن برای اشخاص وطنپرست، انسان دوست و دارای قلب‌های رقیق و با عاطفه، بدون ریختن اشک ناممکن است. لعنت خدا و نفرین میلیون‌ها هموطن ما بر آن جانیانی باد که هر روز و در شبها خصوصاً، خفاش‌گونه زندانیان مظلوم و بیگناه را به جوقه‌های صد نفری یا بیشتر به پلیگون‌ها برده و بیرحمانه تیر باران میکردند تا در زندانها جای بیشتر برای محبوسین تازه وارد خالی شود.

نعمت الله ترکانی - اطریش آسترلیا

پنج سال پیش بود که خاطره‌ای از شکنجه‌های زندان در دوران دلباختگان شوروی در افغانستان به قلم محمد نسیم رهرو را در انترنت خواندم. اخیراً این خاطرات بشکل منسجم و زیبایی به ویرایش داکترحمید سیماب به چاپ رسیده است که یک نسخه آن را از نویسنده بطور تحفه دریافت کردم.

البته کتاب «رنج‌های مقدس» خواننده را به یاد خاطرات «خانه مردگان» نوشته فیدور داستایوفسکی نویسنده روسی می‌اندازد که پُرفروش‌ترین رومان دنیا در قرن بیستم بوده است. در این کتاب داستایوفسکی از محبوسیت، افسردگی‌های روحی، تحریک دایمی اعصاب و هوای بد سلول‌های زندان و سرگذشت‌های دلهره‌آور زندانیان دیگر و بالاخره عادت گرفتن به این طرز زندگی در زندان بحث‌هایی دارد که خواننده را بدون خستگی تا پایان ماجرا با خود میکشانند. اما نسیم رهرو در «رنج‌های مقدس» افتخار یک جنگ عادلانه با سازمان امنیت حزب دیموکراتیک خلق را با دلیری بیان میکند. قصه از شکنجه‌های وحشیانه مامورین تحقیق، مایوسیت‌های دورانی از رهایی و بالاخره از وحشت و بربریتی دارد که موی را بر بدن انسان ایستاده میکند. نسیم رهرو از طبیعت مامورین سازمان نظامی خاد تعاریف گوناگونی ذکر میکند که با باورهای نسل سه و نیم دهه اخیر بدون کم و کاست حقیقتی انکار ناپذیر است. کسانی را که به نام محبوس با او هم سلول می‌سازند و این تازه واردها در سلول او همان اعضای خاندان که می‌خواهند با نشان دادن دلسوزی به او و دشنام دادن به اعضای حزب خلق از زبانش چیزی را

کشف و به اعضای دیگر خاد راپور بحیث کار روزمره شان ارائه نمایند.

سازمان خدمات امنیتی دولت کمونیستی افغانستان که با طرح‌های وحشت انگیز دوران استالین در شوروی وقت دیگران‌دیشانرا مجازات و تیرباران میکرد، همه خوانده‌اند. شبی که دکتور یونس اکبری استاد دانشکده علوم ساینس را به صفحه تلویزیون آوردند و از او پرسش‌هایی نموده و فردایش در پولیگون‌های پلچرخی به رگباری از مرمی سپردند را همه مردم کابل بیاد دارند. هیچکس نمیدانست که این انسان دارنده دکتورا در فزیک اتمی بود و از دوران دولت جمهوری داود خان در دانشکده‌ی ساینس‌بخشی از دانشجویان را برای آموزش فن‌آوری‌های اتمی تشویق و آموزش میداد. در جریده‌ایکه روی دیوار این دانشکده ساخته بود این شعرهاتف اصفهانی را جای داده بود.

دلِ هر ذره‌ای که بشکافی آفتابی در او عیان

بینی

آثار شکنجه‌های زیادی بر صورتش هویدا بود و چهره‌اش حکایت از شکنجه‌های غیر انسانی میکرد. دوست دیگرم را که داکتر عبدالهادی بختیار بود از شفاخانه‌ی علی آباد بازداشت و بعد از هشت ماه شکنجه تیرباران کردند. یادداشت‌هاییکه توسط یکی از نظامیان خاد برایم فرستاده بود و حالا به دسترس من نیست، همین شکنجه‌ها را تذکر داده یادآوری میکرد. این صاحب منصب اهل بدخشان شخصیت بزرگی بود و از اینکه او را بعد از سه ملاقات دوباره ندیدم یقین دارم که تیربارانش کرده بودند... زندان شش درک، زندان صدارت و زندان پلچرخی... و بعد اعدام زنده یاد داود سرمد، انجنیر زمری صدیق، عبدالقیوم لغمانی، عبدالاله رستاخیز، داکتر عبدالکریم یورش، استادان زیادی از دانشکده‌های علوم ساینس، طب کابل، پلتخنیک، حقوق، اقتصاد و شرعیات و اکثر مکاتب افغانستان با بهانه‌های مختلف گویای وحشت و بربریت سازمان جاسوسی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بود.

نسیم رهرو خاطرات زندان‌های شش درک، صدارت، و پل چرخی را با شکیبایی زیاد نوشته است - انواع شکنجه‌هاییکه برای همه ناشناخته و وحشتناک است. من در یادداشت‌های زنده یاد داکترهادی بختیار خوانده بودم که در پایان شکنجه‌های

جسمی که منجر به شکستن چند دندان و دست راستش شده بود او را به اتاق زیر زمینی برده بودند که در آنجا دستهای بریده و انگشتان جدا شده از دستهای محبوسین با مقدار زیادی خون خشکیده در روی زمین ریخته بود و برایش گفته بودند: اگر رهبرانت را معرفی نکنی از فردا انگشتان دست ترا هم هر روز با کارد جدا میکنیم تا بمیری.

در خاطرات نسیم رهرو آنچه از علل بازداشتش ذکر گردیده تنها دیگراندیشی اوست. او با افتخار علیه تجاوز روسها به خاک مقدسش به مبارزه برخاسته است. او به هیچ کودتایی غیر از خیزش توده‌های مردم باور ندارد. او در سازمانی خودش را برای پیروزی این باورش مربوط میدانند که هزاران مثل او در سراسر افغانستان را بسیج نموده و علیه هرگونه زورگویی و تعصب فدا میکنند. درد همه مردم اینست که او بدان باور دارد؛ اینکه یا باید عضو حزب خلق زیر بیرق بیگانه ایستاده شوی و یا اینکه تیرباران شوی. حق هیچگونه شکایتی نداری. شبها پشت خانه‌ات گوش دارند که باید رادیوی بی بی سی را نشنوی. پشت درب کلاسهای مدرسه و دانشگاه گوشهای اعضای خاد گرفته‌است که چه کسی راجع به وقایع ننگین این به اصطلاح انقلاب چیزی نگوید. واژه‌ای در قاموس سیاسی این حزب منفور به نام اشرار خلق میشود که هم دهقان هم کارگر و روزمزدان به آن منسوبند و خلاصه اینکه در چیزی کم یکسال پنج هزار انسان بیگناه تنها در پولیگونهای سلاخی این حزب به شهادت میرسند. در میان اعضای این حزب شاگرد استاد را احترامانه سر به نیست می کند و استاد شاگردش را ... حتا پدر به خاطر گرفتن قدرت فرعونى جگر گوشه اش را سرمیبرد.

طاهر پرسپویی - هامبورگ، آلمان

۱۴ اسد ۱۳۹۴ - ۵ اگست ۲۰۱۵

رنج‌های مُقدس، نگین درخشانِ خاطره نویسی زندان

«رنج‌های مُقدس» کتابی است که به قلم نسیم رهرو نوشته شده و به چاپ رسیده است. در هر واژه و هر سطر این کتاب شکنجه، درد، مقاومت، پایداری و افتخار جاریست. نویسنده «رنج‌های مقدس» قساوت شکنجه گران «خاد» و مزدورانی را به تصویر

می کشد که آماده بودند به دستور بادر روسی شان پوست از تن هموطنان ما جدا کنند، از طرفی مقاومتِ خاراين اسیران مُشت و شانه بسته‌ای را نشان می دهد که به خاطرِ تعهد به آرمانِ والای آزادی، استقلال میهن و عدالت اجتماعی حاضر بودند آگاهانه و دلاورانه از هفت خوان رستم بگذرند. در کتاب نامبرده تقلاي شباروزی مستنطقین خاد جهت به زانو در آوردن زندانی سیاسی و در مقابل، پایداری زندانیان به طرزِ نمایانی نشان داده شده است. این جفاورزی‌ها همه و همه یک هدف پلید را دنبال می کرد: خوشنودی ارباب جفاکار روسی و تطبیق سیاست‌های پست فطرتانه باند آدم کش دموکراتیک خلق. ارباب و برده برای بقای خود و تحکیم پایه‌های خون آلودِ حاکمیتِ شان دست به هم داده بودند تا کلیه نیروهای ملی و دگراندیش را از ریشه بر کنند. نکتهٔ درد آور اینست که در صدرِ این برنامهٔ ننگین و خانه برانداز قلع و قمع روشنفکران آگاه جامعه و بهترین فرزندان این ملت قرار داشت.

در متن کتاب «رنج‌های مقدس» تهدید، توهین، دل آساء، ترفند، شکنجه و زجرِ طولانی توسط نگارندهٔ کتاب (نسیم رهرو) به طور واقعی و مستند بازتاب یافته است. همچنان بی رحمی سازمان شکنجه و کشتار خاد در حق تمامی زندانیان، بویژه هم پرونده‌های استاد نسیم رهرو و اعدام آنها نیز انعکاس خود را دارد. «رنج‌های مقدس» تاریخ زنده و ملموسی است که مؤلف با صداقت و امانت داری کامل رویدادها را با رنج تن و رنج روان مکتوب ساخته است. خواندن این کتاب نه تنها برای خوانندهٔ امروزی جالب و ضروری است که برای نسل‌های پسین نیز درس استواری و مقاومت را می آموزاند. با خوانش این کتاب درمی‌یابیم که چگونه یک نسل آگاه و انقلابی که برآیند و عصارهٔ نیم قرن تلاش، مبارزه و تکاپو بود توسط کودتاچیان هفت ثوری و ارباب خارجی شان سر زده شد. افزون برسرنوشتِ رقت انگیز نویسندهٔ کتاب «رنج‌های مقدس» بر بنیاد قصه‌های تلخ و جانکاهی که مو را بر اندام هر خواننده‌ای راست می کند، وضعیت دشوار سائر زندانی‌ها نیز منصفانه و بدون تعصب به تصویر کشیده شده است.

از دید من، رنجنامهٔ زندان و زندانی کاریست دشوار، پژوهشگرانه و گروهی که نوشتن آن «هفتاد من کاغذ» لازم دارد. کتاب «رنج‌های مقدس» گوشه‌ای از رویدادهای غم انگیز

زندانی و رفتارهای زشت و غیرانسانی باند وطن فروش خلق و پرچم در درون زندان است. کسانی می توانند با درد نسیم رهرو شریک شوند که خود در آتش سوزان شکنجه گاه های خاد و زندان پلچرخی سوخته باشند. آنهایی که درد شلاق، بیدارخوابی، توهین، ناسزا و انواع شکنجه مستنطقین خاد را با گوشت و پوست شان لمس کرده اند با هر کلمه و هر عبارت این کتاب همسویی و آشنایی دارند. عذابی را که استاد نسیم رهرو در طول ده سال زندان کشیده است بالا تر از تصور و قیاس است. درد او را بهتر از هرکسی من می دانم و شکنجه شده گانی مانند من.

«رنج های مقدس» دربرگیرنده یک سری رویدادهای دوران حاکمیت ننگین ببرک کارمل و داکتر نجیب می باشد. ماشین خونریز اگسا و کام که خوبترین انسانهای این کشور را در زمان کوتاهی سر برید، ضرورت به نوشتن ده ها جلد کتاب دارد که با دریغ یا هیچ نوشته ای از آن دوران سیاه در دست نیست، یا خیلی ها اندک است. پس از «مرحله تکاملی انقلاب ثور» عده ای انگشت شمار تا حدودی توانسته اند چیزهایی بنویسند. اگر از میان هزاران زندانی با سواد هرکدام دو صفحه در این باب می نوشت امروز ما به کمبود معلومات دست اول مواجه نمی بودیم. کتاب «رنج های مقدس» در میان خاطره ها و قصه های زندان در پیوند با شکنجه، مقاومت، درد و عبرت گیری جای ویژه و برازنده ای دارد. من معتقدم که استاد نسیم رهرو بنابر درک مسوولیت تاریخی اش، با قبول تمام موانع و مشکلات دست به قلم برده و این کتاب را با خون جگر نوشته است. اگر در درون زندان قلم و کاغذ در اختیار می داشت و امکان یادداشت گیری و نوشتن برای او میسر می بود، بی هیچ شکی قادر بود بخش بزرگی از آنچه که بر نسل جانانه و فرزانه این وطن رفته است را با تفصیلات بیشتر و دقیق تر می نوشت و پیشکش تاریخ و نسل فردا می کرد. من به عنوان یکی از زندانیان سیاسی در دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و یکی از قربانیان ستمگری های خاد، کار بزرگ نسیم رهرو را می ستایم و آن را به دیده قدر می نگرم.

وقتی فردی در چنگال دستگاه خاد - که نمادی بود از بربریت و بیگانه پرستی - می افتاد، بلادرنگ او را به یکی از شکنجه گاه ها می بردند. در میان شکنجه گاه ها، ریاست خاد ششدرک - با زیر زمینی های هولناکش و ریاست تحقیق خاد

صدارت با سلول‌های مرگ آفرینش - از لحاظ وحشت و برخورد غیر انسانی زبانزد خاص و عام بود. از همان آوان گرفتاری، متهم را زیر شکنجه‌های وحشیانه قرار می دادند. از لت و کوب گرفته تا برق دادن و بیدار خوابی و ناخن کشیدن و توهین و دشنام و فعالیت‌های استخباراتی و ... غرض از اجرای اینهمه وحشت و نامردمی آن بود تا قفل ذهن متهم را باز کنند. تیم شکنجه گران سعی می کردند تا هرچه زودتر متهم نام و آدرس یاران و همراهانش را در اختیار آنها قرار دهد تا به حساب آنها نیز برسند. در یک چنین موقعیتی فرد زیر شکنجه دو راه در پیش داشت: یا خم می شد و یا مقاومت می کرد. چه انتخاب سختی! اگردهن باز می کرد هم خودش را بر باد می داد و هم روابطش را. در صورت قایم کردن، شکنجه‌های سخت جسمی و روانی بطور سیستماتیک و دوامدار بر او اعمال می شد. خوشبختانه استاد نسیم رهرو از شمار آن سرفرازانی است که بیشتر از شش ماه را در زیر انواع شکنجه عذاب کشید ولی کلید صندوقچه اسرارش را در اختیار دشمن قرار نداد. از همین جهت است که او امروز در میان دوستان و یارانش قدر و منزلت خاص دارد و همه او را به صفت یک رفیق خوب، مرد عیار و مقاوم می شناسند. این نام نیک در دل تاریخ خواهد ماند. ضعف و سست ایمانی در هنگام استنطاق آبروی یک زندانی سیاسی را می برد، به همان پیمانه که مقاومت و استواری برای او سرخرویی و نیک نامی به بار می آورد.

یاد آوری خاطرات زندان برای یک زندان دیده کار آسانی نیست. خواندن کتاب «رنج‌های مقدس» زندان کشیده را به یاد زندان و شکنجه می اندازد و رویدادهای تلخ زندان زیر نظرش مجسم می شود. هزاران درود و آفرین به نسیم رهرو که توانسته است آنهمه رنج و شکنجه را دوباره تحمل کند!

این اثر از روی فجایع و ددمنشی‌های بانند خلق و پرچم پرده بر داشته است که همیشه جرم و جنایت شان را سفیهانه انکار می کنند.

«رنج‌های مقدس» فریاد مشترک و داد خواهی همه زندانیان و شکنجه شدگان است. آوای شهیدانی است که در گورهای دستجمعی خوابیده‌اند. اشک و ناله مادرانی است که در غم فرزندان شان زهره ترک شده‌اند.

خاطرات زندان نسیم رهرو از قماش آن خاطره نویسی‌هایی

نیست که نویسنده با خیال پردازی آنرا خلق کرده باشد، بل تجارب زنده و ملموسی است که سرگذشت خود نویسنده، همبندان و یاران ارجنمدش را بیان می دارد. نثر زیبا، ساده، روان و داستانگونه کتاب «رنج‌های مقدس» هر خواننده را افسون می کند. وقتی یک صفحه این کتاب را بخوانی دیگر نمی توانی کتاب را نا خوانده بر زمین بگذاری. بزرگوارانی چون استاد نصیر مهرین، آقای کریم پیکار پامیر و دوست عزیزم محمد شاه فرهود با نوشتن مقدمه‌های عالی و عالمانه به حسن این کتاب افزوده‌اند. زحمات فراوان جناب داکتر حمید سیماب که خود یکی از زمره زندانی‌های مقاوم و خوشنام دوران اقتدار شرمسارانۀ حزب دموکراتیک خلق است، در زیبایی و اهمیت کتاب به طور حتم بی اثر نبوده است.

مطالعه این کتاب را برای تمامی وطن دوستان، دردمندان و پژوهشگران شرافتمند توصیه می کنم.

پهلوان آغا شیرین - تورنتو، کانادا

۲۲ جولای ۲۰۱۵ / ۳۱ سرطان ۱۳۹۴

پایداری در مبارزه، مقاومت در زندان نگاهی گذرا پیرامون کتاب «رنج‌های مقدس» و نویسنده ارجمند آن

با پیروزی کودتای منحوس ثور ۱۳۵۷ سرکوب خونین دگران‌دیشان آغاز یافت. حزب دموکراتیک خلق که قدرت را یکسره در دست گرفته بود فرزندان آگاه مردم را دسته دسته به پولیگون‌ها فرستاد. آه که چه سرهای شوریده و چه مغزهای پُر مایه‌ای زیر خاک شدند! این حالت مایه نگرانی قاطبه مردم، بویژه افراد و گروه‌های سیاسی مخالف رژیم کودتا گردید. در متن چنین اوضاعی زنده یاد عبدالمجید کلکانی به رفقای مشورت داد تا خود را از زیر تیغ جلادان تازه به دوران رسیده بیرون بکشند. همان بود که برخی از یاران سرشناس به زندگی مخفی رو آوردند. از طرفی ضرور بود تا در برابر تبهکاری‌های رژیم کودتا و باند ضد مردمی‌خلق و پرچم دست به مقاومت عادلانه زد و جنایات بیکران آنها را بی پاسخ نگذاشت. یاران در راه انسجام و برپایی یک حرکت آگاهانه، منسجم و انقلابی جد و جهد

فراوان کردند. فیصله شد تا حد اکثر کادرهای سیاسی شهر کابل را ترک بگویند و به محلات شان بروند. برای من نیز گفته شد که به پروان نقل مکان کنم. من در آن موقع در شهر کابل به طور مخفی زندگی می کردم. یکی از روزها بود که زنده یاد عبدالمجید کلکانی به مخفیگاهم آمد. روی برخی از مسایل صحبت کردیم. در پایان گفت: "رفیق! سر از فردا به طرف پروان برو و کارهایت را با تشکیلات آنجا هماهنگ بساز." جهت تأمین رابطه با تشکیلات پروان شفری را هم خاطر نشان کرد. از دستور اطاعت کردم و فردای همان روز خود را به پروان رساندم. شام تاریک فرا رسید. به همان محلی رفتم که قبلاً معین شده بود. وعده گاه ما در زیر چنارهای حوض صادقی بود. چند دقیقه ای گذشته بود که از میان درختان سر به فلک کشیده دو سایه را دیدم که به سویم نزدیک می شدند. شفرها را تبادل کردیم. جهت انتظام امور و قرارها به خانه یکی از دوستان رفتیم. یکی از این دو تن حمیدخان بود. او را از زمانی می شناختم که در دارالمعلمین پروان درس می خواند. رفیق دومی، جوانی بود چست و چالاک، لاغر اندام، ساکت با چشمان نافذ. رفقا او را بنام "متعلم" صدا میکردند. متعلم همان کسی است که با جمعی از یاران سامایی روانه جبهه شولگر مزار شد و در آنجا در اثر توطئه سیه دلان سیه کار همراه با جمعی از سامایی های دیگر به شمول استاد عبدالبصیر بهرنگی و زنده یاد اسدالله (تیمور) به شهادت رسیدند. یادشان گرامی باد!

آنروزها عشق آتشین برای مبارزه انقلابی و جوش و خروش برای مقابله با طاعون کودتای ثور و تلاش برای سرنگونی حاکمیت جابرانه حزب دموکراتیک خلق در سینه ها می جوشید. من وارد صحنه جدیدی از کار و پیکار انقلابی در فضای جدید و محیط جدید شده بودم. آشنایی و همگامی ام با رفقای حوزه پروان بر محور آرمان های بزرگ سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) می چرخید. در یکی از روزها همراه عده ای از رفقا در منطقه سیدخیل در منزل زنده یاد سرمعلم حبیب الله خان نشسته بودیم که دروازه به آهستگی کوبیده شد. رفیقی داخل خانه آمد. رفقا او را به نام ... صدا کردند. بعدها دانستم که نام اصلیش نسیم است. از همان روز به بعد با رفیق عزیزم جناب نسیم رهرو رابطه ام بیشتر شده رفت. اگر چه از همان وهله اول دانستم که این رفیق به خاطر آزادی افغانستان و رهایی مردم دربندش از اسارت بیگانگان، فقر،

جهل، ستم و نابرابری عاشقانه می تپد و جان می فشاند، اما وقتی کارزار عمل فرا رسید و ما شانه به شانه هم و سنگر به سنگر به پیش رفتیم، پیروز شدیم، شکست خوردیم، اشتباه کردیم، تلفات دادیم، خندیدیم، گریستیم ... او را بیشتر شناختم.

چند روز پیش از دستگیری اش به خانه او رفتم. چند تن از یاران دیگر نیز حضور داشتند. صحبت های ما تا ناوقتهای شب ادامه یافت. محتوای صحبت های آن شب هنوز در ذهنم باقی مانده است. دیری نگذشته بود که خبر به دام افتادنش را شنیدم. او تعداد زیادی از رفقا را با آدرس های شان می شناخت. وظایف و مسئولیت های او در ساما ایجاب یک چنین شناختی را می کرد. پس از دستگیری اش عده ای از رفقا نگران بودند که مبادا رهرو تاب شکنجه را نیاورد و در نتیجه رفقا و تشکیلات ساما ضربت بخورد. در این میان کسانی هم بودند که او را بهتر می شناختند و با اطمینان می گفتند: «رهرو رفیقش را به گیر نمی دهد.» حقیقت این بود که ما رهرو را در جریان مبارزه شناخته بودیم. او امتحانش را بار بار به ما داده بود. او کسی بود که وفاداری به رفاقت و استواری در مبارزه را در میدان عمل به اثبات رسانده بود. دژخیمان خاد او را ماه ها زیر شکنجه های شدید جسمی و روانی قرار دادند اما لب های فروبسته اش را نتوانستند به حرکت بیاورند. هفت کوه سیاه در میان، اگر او لب شور می داد ده ها رفیق سامایی و روابط سازمانی مورد ضربت قرار می گرفت. خوشبختانه نسیم رهرو به تعهد و میثاقش وفادار ماند و دشمن را با مقاومت کم نظیرش «سراسیمه» ساخت.

تا جایی که به من معلوم است، رهرو پیرو راه و رسم مبارزاتی و خصال نیک شهید مجید کلکانی است. زندگی او و مقاومتش در زیر شکنجه گواه این است که او از مدرسه شهید مجید چیزهای زیادی آموخته است. شجاعت و پایداری وی چه در جریان مبارزه و چه در زیر شکنجه های طاقت سوز دژخیمان خاد بلند تر از قله های هندوکش و بابا است. این رفیق ارجمند، هم در زندگی شخصی و هم در مسیر زندگی مبارزاتی فرازها و فرودهای زیادی را از سر گذرانیده و در "کوره" آدم سازی" سرفرازانه به پختگی رسیده است. سختی های مبارزه مخفی، فقر و تنگدستی، طعنه ها و افتراآت دشمنان، زندان و هزاران هردم شهیدی دیگر، قامت بلند این مرد عیار پیشه و

مبارز را خم نکرد. ایستاده‌گی در مقابل شدائد روزگار و صبر و بردباری یکی از مشخصه‌های شخصیتی نسیم رهرو ارجمند می باشد.

نسیم رهرو پس از رهایی از زندان پلچرخی دست به قلم برد و خاطرات تلخ ولی آموزنده زندانش را به نوشته آورد. در اثر تقاضای عده‌ای از یاران و دوستان، این سرگذشت اکنون به هیئت کتابی زیر نام «رنج‌های مقدس» در آمده است که بر راهیان آزادی مبارک باد. چاپ کتاب «رنج‌های مقدس» امانتی است که عمدتاً به نسل جوان کشور تعلق می گیرد. زیرا، نسل فردا خوب و بد گذشتگان را به رویت اسناد مکتوب می توانند تشخیص دهند و از آن درس بگیرند. با چاپ شدن کتاب «رنج‌های مقدس» بخشی از مسائل مربوط به دستگیری‌ها، شکنجه، زندان و اعدام، از حالت شفاهی بیرون شده، به شکل مکتوب درآمده است. امیدوارم این کار ادامه بیابد و کسان دیگری نیز قلم بردارند و بدون ملاحظه کاری حقیقت را از دروغ جدا سازند. من تا کنون غیر از کتاب «رنج‌های مقدس» نوشته استاد رهرو و کتاب «جنايات حزبی» به قلم محمد شاه فرهود، کتاب دیگری در این زمینه نخوانده‌ام. شاید کسان دیگری هم نوشته باشند که به دسترس من قرار نگرفته است.

کتاب «رنج‌های مقدس» در عین زمانی که قصه‌ها از درد و شلاق و دشنام و زندان دارد، مقاومت افتخارآفرین یک نسل فداکار و مبارز را نیز در سلول‌های مرگ آفرین زندان صدارت و باستیل پلچرخی به تصویر می کشد. در کتاب «رنج‌های مقدس» دو کرکتر و دو اراده متضاد در برابرهم صف آرایی کرده‌اند. یکی بخاطر آزادی و حفظ آبروی یک ملت تا پای جان ایستاده است و دیگری تبر به دست گرفته تا به دستور بیگانگان کاج‌های بلند آزادی و آزادگی را بر خاک سیاه بیفگند. یک طرف اسیر دست و پا بسته ایستاده است، طرف دیگر سازمان جهنمی خدمات اطلاعات دولتی و کاجی‌بی. با آنکه این یک رویارویی نابرابر است اما سر انجام ایمان خلل ناپذیر اسیر مُشت و شانه بسته بر دستگاه شکنجه و کشتار خاد پیروز می شود.

می گویند تخت به سلیمان نماند و گنج به قارون. تاج و تخت خون آلود حزب مزدور خلق و پرچم بر زمین ذلت و شرمساری فرو افتاد و دم و دستگاه سوسیال امپریالیسم روس نیز از صفحه روزگار زدوده شد. در این میان هنوز داوری

تاریخ نابود نشده است. کتاب «رنج‌های مقدس» بر مبنای اسناد و واقعیت‌ها ثبوتی از این داوری می‌باشد.

«سارنوال مشفق پس از آن اتهام نامه خود را خواند. دست‌های او می‌لرزید و زبان‌ش دچار لکنت شده بود. قسمت اول اتهام نامه بر علیه سازمان ما بود و بعد از آن اتهامات افراد را به طور جدا جدا پیش کرد. سارنوال مشفق متن ترتیب شده را به طور درست خوانده نمی‌توانست و کلمات را غلط تلفظ می‌کرد. این سراسیمگی سه علت داشت: اول اینکه معلوم می‌شد که اتهام‌نامه را کس یا کسان دیگری ترتیب داده است. دوم اینکه مشفق میدانست که در برابر چه کسانی قرار دارد. و سوم اینکه روحیه عالی اسیران ترس و هراس در دل مزدوران افکنده بود. به وضاحت دیده می‌شد که در کا زار جنگ روانی، اسیران دست بسته بر دشمنان "آزاد" شان بر تری داشتند.» (صفحه ۱۸۴ کتاب رنج‌های مقدس)

یاد و خاطرات شهیدان گرامی باد!
نگ و نفرین بر شکنجه گران خاد!
عمر رهرو ارجمند دراز باد!

ولی کبیری - کابل، افغانستان

«رنج‌های مقدس» غم‌نامه یک نسل

«... پس دو دست بریده‌ی خون‌آلود بر روی درمالید و روی و ساعد را خون آلود کرد. گفتند "چرا کردی؟" گفت: "خون بسیار از من برفت، دانم که رویم زرد شده باشد، شما پندارید که زردی روی من از ترس است، خون در روی مالیدم تا در چشم شما سرخ روی باشم، که گلگونه‌ی مردان، خون ایشان است.»

(سیری در زندگی حلاج)

آدمی از آن صبحگاهی که فرصت اندیشیدن یافته است، به مبارزه رو آورده است، مبارزه در جهت مثبت و یا منفی. در جهت منفی آن به پستی انجامیده است ولی در سوی مثبت آن

انسانهای هدفمند تا آنجا ره زده‌اند که تاریخ انسانیت و آزادگی را شکوه بخشیده‌است. حماسه سازان این مبارزاتِ سترگ و ژرفا راه‌های پر خم و پیچ را پیموده‌اند و بانک فریادهای دردمند انسانهای به زنجیر کشیده را در سתיخ افتخارات ملتها حک نموده‌اند. کتاب «رنج‌های مقدس» به عنوان روایتی بر دستمایه‌های تاریخی این سرزمین در مسیر تحولات نسلی پرخاشگر پرداخته است. از رهگذر ارائه صحنه‌های حقیقی و تلخ در بندشدگانی که به خاطر آزادی سرزمین و رفاه مردم خویش رزمیده‌اند و بخش چشمگیری از عمر عزیز خود را هدیه مردم و آرمان پاک و مقدس خود ساخته‌اند. مطالعه «رنج‌های مقدس» تأثیرات شگرفی بر انسانهای متفکر می‌گذارد، شرح واقعیت‌های تلخی که در شکنجه گاه‌های رژیم کودتای ثور بر آزاده مردان دلاور این سرزمین رفته‌است، مقاومت و پایمردی شان تحسین بر انگیز است، یک بار دیگر تاریخ حماسه ساز میهن ما از رزمنده گان شجاعی نام میبرد که در برابر رهنان جنایت پیشه حزب مزدور خلق و پرچم، این جرثومه وطن فروشی، ایستادند و با قامت رسا به استقبال مرگ شتافتند ولی هرگز به ذلت و دنائت تن ندادند. در کتاب «رنج‌های مقدس» خواننده دو چیز را به خوبی درک میکند که رویدادهای ذکر شده درین کتاب کاملاً حقایقی بوده است که بر سر نویسنده و سایر در بند شدگان گذشته‌است. خواننده در هیچ جای کتاب خیال پردازی و واهی گویی را نمی‌یابد، دوم اینکه خواننده به روشنی درک می‌کند که برگ برگ آن با خون دل نوشته شده‌است و با هر کلمه "قطره خونی ز جگر کم کرده‌است".

جلال و عظمت بلند قامتان مبارز میهن ما همواره در پایمردی و مقاومت شان چه در میدان‌های نبرد رویا با دژخیمان بزدل و ترسو و چه در سلول‌های زندان‌های مخوف دشمنان برجسته و درخور ستایش است که استاد بزرگوار نسیم رهرو نویسنده «رنج‌های مقدس» جز این خانواده‌است. او در چند قدمی مرگ از مرگ نهراسید و با قامت افراشته از آزمون بزرگ میهن دوستی و رفیق پروری بدر آمد.

نویسنده « کتاب رنج‌های مقدس» فعلاً در کشورهالند تشریف دارند. بزرگوار ده سال بهترین سالهای زندگی خود را در شکنجه گاه‌های خاد شش درک، ریاست تحقیق صدارت و عقب میله‌ها و سلول‌های انفرادی زندان پلچرخی در زمان حاکمیت خلق و پرچم سپری نموده که کتاب بازگوکننده همان

رنج‌هاست. نویسنده در جایی ازین کتاب مقایسه‌ی واقع‌بینانه و زیبایی از دیار خود و دیار بیگانه نموده است از هدفمند بودن در وطن گرچه با رنج باشد و بی هدفی در کشور بیگانه که آن را «میله‌های طلایی»، «آشفته بازار لعنتی»، «علاقه‌ غیر» و «بهشت روی زمین» خوانده است. در صفحه ۴۲ و ۴۳ کتاب میخوانیم:

"... اکنون اوضاع وطن برای پروانه‌ای بیرون از آتش چو من چنان است که فکر میکنم شاید همان دیوار سنگی خادش درک که روزانه بارها سرم بر آن کوبیده می شد، یا آن حفره‌های تاریک و نمناک کوه قلفی‌های صدارت و قلعه آهنین زندان پلچرخی بهتر، آسوده‌تر و شرافتمندانه‌تر از این «میله‌های طلایی» زندگی راحت در ساحل امن غرب بود. در آن روز راهی را که پیش گرفته بودم نه از روی تصادف بود و نه از روی بی خبری. از عاقبت کار خود آگاه بودم. گزافه نیست اگر ادعا کنم که حتا فشارها و طعن و لعن دشمن هم باعث غرور من میشد و از آن لذت میبردم. اما اکنون از شکنجه این «آزادی» که دارم ذره‌ای افتخار و کمترین لذتی را سراغ نمیتوانم. شاید این گفته‌ام با عقل و واقعیت سازگار نباشد اما در اینجا با زبان احساس و عواطفم سخن میگویم. خوبی «آنجا» (زندان) در آن بود که مرز مشخص میان دلیر و ترسو، وطن فروش و وطن دوست، شکنجه‌گر و شکنجه‌شده، جلا د و قربانی، ظالم و مظلوم، نوکر و آزاده و خاین و قهرمان ... وجود داشت. حد اقل بیرون از زندان گفته میشد که: "مردها در پلچرخی بندی استند." حالا که درین آشفته بازار لعنتی همه چیز به اصطلاح گد خورده است، نه قرار و آرامی در «علاقه غیر» میسر است و نه اسودگی ای در «بهشت روی زمین». دردآور اینکه «اینجا» شمعه‌ها در روز میسوزند، بدون آنکه بزمی را روشن کنند. تفاوتی که در میان این دو محل در دو زمان متفاوت وجود دارد در این است که رنج آنجا «مقدس» بود و عذاب اینجا «پست» است."

نشر و پخش این اثر گرانسنگ را به استاد محترم و همسنگران‌ش تبریک می گویم. عمرش دراز و پُر بار و قلمش رساتر.

پری وهاب بهادری- هامبورگ - جرمنی

کتاب "رنج های مقدس" را باید همه بخوانند

نخست از همه ، از استاد گرانقدر نسیم رهرو سپاسگزارم که کتاب با ارزش رنج های مقدس را نوشته است. همچنان از آنعده دوستانی که به شکلی از اشکال سهمی در این کار بزرگ ادا کرده اند ، تشکر می کنم.

قرار بود که این نوشته را در محفل نکوداشت کتاب رنج های مقدس که در هامبورگ دایر می شد بخوانم. چون محفل مذکور بعد تر دایر می شود، کوتاه شده آن را برای نشر فرستادم.

از نوشتن کتاب رنج های مقدس اطلاع داشتم. چند بار هم از سرنوشت آن جويا شدم. وقتی کتاب را به دست آوردم و شروع کردم به خواندن ، علاوه بر اینکه از شفاخانه تازه خارج شده بودم وکسالت داشتم، با خواندن هر سطر و صفحه اش که از واقعیت های تلخ گذشته حکایت ها داشت ، برایم متأثر کننده بود ، و یا درست تر بگویم غم های دیده شده را پیش چشمانم آورد. غم ها و رنج هایی که پیر و جوان، زن و مرد و کودکان وطن آن را با گوشت و پوست شان لمس کرده اند. چند بار در وقت خواندن کتاب تصمیم گرفتم که باید کتاب را بخوانم و بخوانم. ولی بدبختانه به نسبت خستگی شدیدی که داشتم، توان بیشتر خواندن نبود. کتاب را با خود در مسافرتی که به کانادا داشتم بردم. همراه داشتن و خواندن بخش های از آن در کانادا تبصره های خانواده و خاطرات قبلی را که دیده بودیم، به همراه داشت.

وقتی سرگذشت تلاشی خانۀ دوست محترم ما نسیم رهرو را در این کتاب خواندم ، دفعۀ اول تلاشی خانۀ ما به یادم آمد که یک شب قبل از عید قربان سال سیزده پنجاه و هشت اتفاق افتاد. آن روز ها که همه مشغول عید مبارکی بودند، هم روز و هم شام کارمندان «اکسا» برای تلاشی به خانۀ ما آمدند. پسان ها که در مجموع (نُسه) دفعه از طرف خلقی

ها و پرچمی ها زجرِ تلاشی ها و رفتار غیرانسانی را دیده بودم، همه به یادم آمد.

اولین واقعه توقیف برادر بزرگ ما بشیرجان بهادری بود که او را از خانه اش در مکروریان کابل بردند. مادرم که روح اش شاد، روزها می گریست و می گفت: «چه حال و روزی آمد؟ خدا خراب تان کند.» بعدها وقتی تلویزیون را روشن می کردیم از دیدن چهره رهبران حزب «خلق» و گپ های شان بکلی نفرت داشت.

در شب قبل از عید قربان که در بالا نوشتم، شاید به اضافه تر از صد منزل حمله کردند. قبل از آن یک مدت کوتاه گرگ های خلقی و پرچمی مشغول گرفتاری های خود هم بودند. ولی آن شب یک بار به شکل وسیع کوشش کردند که اشخاصی را که قبلاً گرفته نتوانسته بودند، غافلگیر کنند. در اولین حمله آنها مطمئن بودیم که برادر سوم ما (نصیرمهرین) در کابل نیست. پسانتر شنیدیم که هرات رفته بود. یادم نرود که برادر داغدار ما مختارجان، برادر اشرف جان شهید اگر فراموش نکرده باشم با قبول هزار مشکل چند دقیقه قبل احوال هم داده بود. و دوستان و یاران دیگر شان هم از طریق کمک دوستی خبر داده بودند که قصد گرفتن چند تن را دارند. چون دفعه اول بود که تعدادی از تفنگداران با قیافه های ترسناک هجوم آورده بودند، حیران شده بودیم. مخصوصاً وقتی که لحاف و تشک های خواب مهمان ها را که در یک اتاق کوچک (پسخانه) جابجا شده بودند، طرف حمله قرار دادند. گرچه بخاطر عید قربان مثل همیشه به کار پاکیزگی بیشتر خانه ها رسیده بودیم، مگر نفرهای «اگسا» با بوت های شان تمام فرش خانه را کثیف کردند. پشت سرهم چیخ می زدند که معلم نصیرکجاست. پدرم گفت ما نمی دانیم کجاست. یک مدت شد که او را ندیده ایم. شاید نزد شما باشد و یا جای رفته که ما خبر نداریم. در این وقت یک تن از آنها مجله ها را بالا و پایین می کرد و به زمین می انداخت. وقتی یک مجله سابقه ارود و از زمان شاهی را دید، طوری عکس العمل نشان داد که کشف بزرگی کرده باشد. برادر کوچکم (واسع بهادری) گفت که پدرم صاحب منصب بود و . . . گپ اش خلاص نشده بود که یک تن دیگر آنها باز هم تکراری سوال کرد که معلم . . . کجاست. کی اینجا می آمد؟ پدرم نگذاشت که برادر کوچکم گپ بزند. بعد تر برای ما گفت که

ترس داشتم که هنوز هم جوان رسیده نیست نشود که وی را ببرند و تاب شکنجه را نیاورند. خلاصه وقتی آنها به تلاشی و سوال کردن ها ادامه داده بودند، پدر مرحوم بوت های خود را پوشید. فکر کرد او را با خود می برند. وقتی در صحن حویلی رفتند، دیدیم که چند تن شان که مسلح هم بودند، در بالای بام سنگر گرفته اند. چند ساعت بعد باز هم آمدند. اگرچه ما خبر داشتیم که برادر ما جایی رفته است، مگر تشویش ما این بود که نشود بخاطر عید با رسیدن به کابل به خانه بیاید. به کمک همسایه های شریف و بی نهایت عزیز ما، نشانه خطر که قبلاً در باره آن گفته شده بود، همراه ذغال سیاه به دیوار سفید نقش شد، تا اگر بیاید، متوجه شود و به سوی دروازه منزل نرود. از یادم نرود که دوستان وفادار برادرم که خبر داشتند وی شاید روزهای عید از سفر مخفی هرات پس بیاید، به چند آدرس رفته و کوشش کرده بودند که او غافلگیر نشود.

شبهه ای از چشم دید های خودم را از زمان خلقی ها گفتم. در وقت پرچمی ها نیز به کرات حانه ما طرف حمله و تلاشی خادیست ها قرار می گرفت. یک بار فیصله کردیم که اگر دفعه بعدی آمدند، عکس برادرم را که در خارج مهاجر شده بود نشان شان بدهیم که دیگر یورش نیاورند، که در سال سیزده شصت اینکار را نیز کردیم.

قصه هایی از زبان خویشاوندان، دوستان، آشنایان شنیده بودم که چگونه خلقی ها و پرچمی ها خانه های شان را تلاشی کردند و باعث آزار و اذیت آنها می شدند، وقتی خود ما با آن مواجه شدیم، رفتار ظالمانه و خائنانه شان برای ما آفتابی شد. بعدها می گفتیم که کاش کتاب مفصلی نوشته شود و خاطرات کسانی در آن بیاید که خودشان چشمدیدهای شان را نوشته نکرده اند.

دوست گرانقدر ما استاد محترم نسیم رهرو خیر و هزار بار خیر ببیند که کتاب رنج های مقدس را نوشت و به درستی و مستند رفتار ظالمانه خلقی ها و پرچمی ها را افشا کرد. مکتوب ساختن اینهمه جنایات کار بسیار ضروری و مهم است که نسیم رهرو سهم خود را در این زمینه انجام داده است. به یقین که ثمره زحمات او ارزش تاریخی دارد و در دل تاریخ خواهد ماند. امید وارم سائر زندانی ها نیز دست به قلم ببرند و خاطرات شان را بنویسند.

از تلاشی خانه گفتم. از شنیده گی ها و چشمدید خویشاوندان و آشنایان، شنیدیم و خواندیم. خودم نیز از جور و ستم حزب دموکراتیک خلق افغانستان در امان نماندم. در خلال مظاهرات بهار سال سیزده پنجاه و نه همراه با چند تن دیگر در اکادمی تربیه معلم دستگیر شدیم. ما را به طرف ولایت کابل بردند. رفتار خشن پرچمی های نوکر شوروی را دیدم که هیچ فرقی با نوکران خلقی نداشت. فقط نام «خاد» در جای «اگسا» نوشته شده بود و ببرک در جای حفیظ الله امین، نجیب جنایتکار در جای اسدالله سروری آدمکش تکیه زده بود.

در این مختصر، خواستم احترام را پس از خواندن کتاب رنج های مقدس که به قلم زیبای برادر با شهامت ما نسیم رهرو به به نگارش آمده است، به ایشان برسانم. از نوشتن بیشتر صرفنظر می کنم. ولی یک احترام دیگر را هم اینجا آوردنی هستم:

احترام به شهامت و جانبازی کسانی که مزدوری و نوکری را قبول نکردند، شربت شهادت نوشیدند و یا در محبس ترسناک نوکران شوروی مقاومت کردند. یاد دوستان ما همیشه گرامی باشد که بدون آشنایی با نام شان، وقتی سالها به منزل ما می آمدند و می دانستیم که قرار و مجلسی دارند، از رفتار مودبانه و برادرانه شان چیزهای زیادی آموختم. بعد ها که بعضی عکس ها را دیدم و به چهره های شان نگاه کردم، آنها را با نام اصلی شان شناختم.

در آخر برای دوست و برادرگرامی ما رهرو صحتمندی و توفیق مزید می خواهم که باز هم از رنجها، مقاومت ها، وحشت های جانیمان، از بزرگان ما که دوست شان داریم و به شهادت رسیده اند، بنویسد.

شیرین آغا خیرخواه - اطریش
سپتمبر ۲۰۱۵

من جزئی از رنج های مقدس

کتاب رنج‌های مقدس را سه بار به سه طریق خوانده‌ام: بار اول این رنج‌ها را زمانی حس کردم که با نویسنده در زندان پلچرخی هم‌زنجیر بودم. بار دوم زمانی که خاطرات این رنج‌ها به شکل مقالات در وبسایت‌ها منتشر شد. و بار سوم بشکل جلد اول کتاب «رنج‌های مقدس».

استاد نسیم رهرو ده سال زندان را در زندان خاد شش‌درک، زندان ریاست عمومی تحقیق خاد صدارت، بلاک‌های اول، دوم و سوم پلچرخی سپری کرده؛ البته بیشترین دوره حبس را در بلاک اول و دوم سپری نموده است. «رنج‌های مقدس» خاطرات همه دوره‌ها و همه زندان‌هاست. «رنج‌های مقدس» رنج‌هایی است که طی ده سال در جسم و روح استاد رهرو لانه کرده است.

نویسنده «رنج‌های مقدس» از جمله آن زندانیانی است که مدت ده سال را در مقاومت و تسلیم ناپذیری گذرانده است. ده سال شکنجه شد اما تن به تسلیم نداد، ده سال رنج کشید اما خاد نتوانست دهن او را باز کند. ده سال در زیر اعدام قرار داده شد اما هرگز از مرگ خود نترسید و هر لحظه حاضر بود تا بسوی پولیگون برود و در مقابل کلشنکوف خادیست‌ها ایستاده بمیرد. ده سال منتظر اعدام خویش ماند اما حاضر نشد کودتای ثور و اشغال افغانستان بوسیله شوروی را تأیید کند.

من با خط خط کتاب «رنج‌های مقدس» آشنایی دارم، در زندان‌هایی که نویسنده رنج کشیده و شکنجه شده است من نیز رنج کشیده و شکنجه شده‌ام. من نیز مانند استاد رهرو در زندان خاد شش‌درک بوسیله حاجی سخی معاون اطرافی خاد شش‌درک تا سرحد مرگ شکنجه شده‌ام، در صدارت بشکل دیگر شکنجه شده‌ام، در بلاک اول بوسیله مستنطقین خاد شکنجه شده‌ام و در بلاک دو نیز بوسیله آمر شعبه خاد دگروال عبدالرزاق عریف و شاگردانش شکنجه شده‌ام. خلاصه از ابتدای زندان تا آزاد شدنم از زندان در زیر شکنجه‌های رنگارنگ خادیست‌ها بوده‌ام و معنای شکنجه و زندان را میدانم.

من بخوبی حس می‌کنم که «رنج‌های مقدس» به حیث خاطرات رنج و شکنجه، چگونه و با چه عذابی به کتاب تبدیل شده است. من با واژه واژه کتاب احساس حسی و تجربی دارم و میدانم که استاد رهرو با تحمل چقدر رنج تازه توانسته است درباره رنج‌های گذشته بنویسد. نوشتن خاطرات کار آسانی نیست. رنج و توان می‌طلبد.

امیدوارم که ما شاهد جلد دوم «رنج‌های مقدس» باشیم، رنج‌ها و خاطراتی که در سینه‌ها پنهان مانده‌اند، خاطراتی که با اعدامی‌ها به پولیگون‌ها رفته‌اند، رنج‌هایی که فوق‌العاده دارای ارزش هستند، رنج‌ها و خاطراتی که باید گفته شوند و مردم و نسل‌های جدید از آن آگاهی پیدا کنند. فقط کسانی از این رنج‌ها و شکنجه‌ها و اعدام‌ها آگاهی دارند که در زندان‌های خاد و پلچرخ بوده‌اند، یا بشکل پایواز به زندان‌ها رفته‌اند. بقیه مردم بشکل دقیق از جزئیات این فجایع آگاهی ندارند. بسیار ضرور است تا جلد دوم «رنج‌های مقدس» نوشته شود. جزئیات شکنجه‌ها، اعدام‌ها، رنج‌ها ... فاش ساخته شوند تا نسل‌های موجوده و نسل‌های فردا بدانند که حزب دموکراتیک خلق افغانستان، هردو گروه شان هم خلقی و هم پرچمی، از هفتم ثور ۱۳۵۷ تا ثور ۱۳۷۱ در مقاطع مختلف چگونه زندانیان را شکنجه کرده و چقدر از این زندانیان را کشته‌اند.

به امید سلامتی و جان جوری نویسنده سرفراز کشور استاد نسیم رهرو.

ظاهر مسعود - اسن، آلمان

نقد و بررسی کوتاهی از «رنج‌های مقدس»

«رنج‌های مقدس» کتاب تازه از چاپ برآمده خاطرات زندان نویسنده محترم نسیم رهرو است. طرح روی جلد کتاب در نخستین نگاه به خواننده می‌رساند که زندانی ای از سلول تاریک و مرگبار به طرف دنیای روشن به پرواز پرنده آزادی به آنسوی پنجره نگاه می‌کند که مردم او را به سوی خود می‌کشاند. طرحی است کاملاً بجا از محترم وثیق الله واثق. دست‌های شان توانمند باد.

نگارنده گرانقدر با کمال دقت و توانمندی جمله‌ها و پاراگراف‌ها را به ترتیبی نوشته که خواننده مشتاق خواندن سطر بعدی می‌شود و جستجوگرانه در انتظار فاجعه و حماسه دیگری با قلب تپنده صفحه بعدی را ورق می‌زند. بدون شک هر ورقی را که بر می‌گردانی از حجم کتاب کمتر شده و به کیفیت آن و بزرگی نویسنده افزوده می‌شود.

ادبیات ساده، ریالیستی و عامیانه و زبان روان وطنی که خود مظهر صداقت و سادگی و حرف و عمل نویسنده می باشد در ضرب المثلها و اشعار جا افتاده، بی تکلف خواننده را در آب و هوای پروان (زادگاه نویسنده) پرواز می دهد.

سراسر فضای کتاب را شکنجه‌های وحشیانه و غیر انسانی رژیم کودتای ثور، تیرباران‌های گروهی، اعدام‌های دسته‌جمعی، رذالت، خفقان، ترس و وحشت، بیماری‌های مختلف و هزار و یک درماندگی دیگر، خونین و غمبار می سازد. نگارنده هوشمند با نوشتن خاطرات خارج از زندانش در لابلای کتاب، خواننده را از جو مرگبار زندان به بیرون می کشد و نمی خواهد که خواننده تمام وقت محصور زندان بماند و با این تنوع از اسارت خواننده جلوگیری می کند، ورنه چگونه می توان جلو سیل اشک را گرفت و بغض گلوی احساس را مداوا کرد.

خواننده‌انگاه به معنی و مفهوم اراده و ایمان خلل ناپذیر انسان پی می برد که «رنج‌های مقدس» را مطالعه و بعد نویسنده را از نزدیک آشنا شود، چگونه می توان از تن کوچک و اندام باریک وی گمان چنین مقاومت و تسلیم ناپذیری را کرد و آن همه رنج و ستم و انواع شکنجه را، مگر اینکه اراده و ایمان آهنین است که هر دم وی را چون فولاد مقاوم و آبدیده ساخته است و ثابت می سازد که مقاومت و شجاعت تنها در تن پهلوانان گنده و هیکل بزرگ وقوی نهفته نیست.

نویسنده مقاومت را یگانه راه نجات می یابد، گویا از همان آغاز زندانی شدن اش تصمیم به مقاومت گرفته است و همانا تا رهایی‌اش این سنگر تسلیم ناپذیر را رها نمی کند. صداقت و امانت داری در معرفی اشخاص سیاسی و حتا مخالفان اندیشه، در هر برگ اثر حفظ شده است و دخالت فکری (attitude) در سراسر کتاب از حد لزوم عدول نکرده است و فرهنگ دگراندیشی با کمال دقت و احترام رعایت شده است و این شیوه نگارش می تواند یک دلیل دیگری از پُر اهمیت شدن و تاریخت اثر باشد.

معرفی انواع شکنجه بخش دیگری از تاریخت اثر است. در قرن بیست و یکم، در قرن تخنیک و نرم افزار کامپیوتر (رایانه) در قرن دموکراسی افشأ کردن چهره کریه دژخیمان و نوع دیگر شکنجه‌ها برای نسل‌های بعدی و توسل جستن به اعمال غیر انسانی ورق‌های تاریخ ما را خونبار تر می

سازد. عناصر درونی و بیرونی و دیالوگها عینی و حقیقی اند، ارتباط صمیمانه و واقعی دارند. استفاده از اصطلاحات وطنی - روستایی و خودمانی به ارزش واژگان می افزاید.

اثر به جز از چند مورد، در کل از کمبود تصویر سازی رنج می برد. تنها اسامی اشخاص نمیتواند نشاندهنده شخصیت و کرکتر آدمها شود. با وجود آنکه نویسنده تقریباً در همه موارد با چهره های واقعی مدت مدیدی در ارتباط است و رو در رو با افراد و قهرمانانش سر و کار دارد، متأسفانه یک تصویر مشخص از آنها نداده است، چه خواننده گرامی ای که آن شخص قهرمان، زندانبان، باشی، عسکر و شکنجه گر و ... را هیچ ندیده است، هرگز نمی تواند در مخیله اش چهره ای مشخص و معین ترسیم کند و چه بسا که این خواننده غریب از ما فرسخها فاصله داشته باشد. در اینجا است که فضای شناسایی و چهره سازی برای خواننده تنگ و غبار آلود می شود. در همه احوال مضمون با محتوی همسویی دارد و لحن نویسنده چنان صمیمانه و بی ریا است که اعتماد را کاملاً جلب می کند و خواننده دمادم در رکاب می ماند.

بدون شک نوشتن همچو خاطرات، تلختر از زهر مار است و نویسنده برای نوشیدن چنین زهری تصمیم گرفته تا پادزهری در برابر قاتلان مردم خود تهیه کند، وی وضعیت خویش و دشمن را به نمایش می گذارد و ثابت می کند که با وجود آن که در دنیایی از آرزوها و ایمان رنج می برد و زیر شکنجه های متعدد خورد و خمیر می شود ولی غرور انقلابی و انسانی اش تا ثریاست.

نویسنده با نوشتن «رنج های مقدس» رسالت تاریخی و سیاسی خود را در برابر تاریخ و مردم رنج دیده اش انجام می دهد. وی فاصله میان مردم و باندهای جنایتکار، ضد انسانی و ضد دموکراسی را که دریایی از خون و کوه های اجساد فرزندان رنج و مبارزه است، برای نسل های آینده ترسیم می کند. به همین منوال چشم خواننده بیقرار به آخرین سطرهای کتاب دوخته می شود و در برابرش زندان وحشتناکی ظاهر می گردد، زندانی لبریز از زندانیان متحرک و صامت که به آینده نامعلومی نگاه می کنند و شکنجه گران بی حرمت را که از کابوس مرگ ذلیل شده اند و حتا از سایه های شان می ترسند. و در پایان، خارج از سلول جهنمی زندان در پشت جلد کتاب که با طرح روی جلد خیلی بجا و هماهنگ است،

انسان دردمندی را می بینیم، آن زندانی دیروز را که امروز از بند زنجیرهای دیگری رنج می برد و به آسمان خونین وطنش نگاه می کند، به آسمانی که ابرهای چرکین سیاه و سرخ رنگ هنوز سایه مرگ و نیستی و تباهی را گسترده است، سایه استعمار و ارتجاع را.

بستر دیده گشته خون آلود مژه از بهر
خواب می لرزد

بسکه اینجا برهنه شد مضمون برگهای کتاب می
لرزد

«سرمد» از بیم بی گناهی ماچوب دار و طناب
می لرزد

سیده حسین - هانور، آلمان

چند گپِ دلم در باره کتاب «رنج‌های مقدس»

یاد آوری:

کتاب «رنج‌های مقدس» را خواندم و در لابلای آن معلومات بیشتر و موثق تری پیرامون شکنجه، زندان، شکنجه گر و شکنجه دیده را یافتم. اینک احساسی را که پس از مطالعه این کتاب به من دست داده، روی کاغذ می آورم. نخستین احساسم را با این جملات ابراز می کنم: احترام به شما شخصیت عزیز و محترم نسیم رهرو و احترام و سپاس به همسر صبور و فداکار شما که رنج‌های فراوانی را متحمل شده است. روح مادر مرحوم تان شاد که صحنه رقت انگیز دستگیری شما را با چشمان خود دید و چه تلخ و مادرانه گریست.

الف: احساس

هر سطر «رنج‌های مقدس» شامل کشمکش درونی لحظه‌های خواندن و مشغولیت فکری بعد از آن بود که اثری عمیق در من برجای گذاشت. به جرئت می توانم بنویسم که با یک نوع دلهره به سوی بازکردن صفحه وقایع در زندان می رفتم. «رنج‌های مقدس» دست مرا گرفت و به زندان برد تا با محیط آنجا آشنا بسازد. وقتی کتاب را می بستم، ذهن و حواسم باز هم در فضا و هوای زندان و ماجراهای آنجا درگیر می ماند،

درد و احساس عجیبی مرا در محاصره می گرفت، و نمی توانستم خودم را از آن حالت بیرون بکشم.

آنگاه که اوراقی از کارنامه سیاه و غیرانسانی شکنجه گران را می خواندم، بار بار به مستنطقین از ته دلم آرزوی ذلت و خواری کرده ام و برای شان عذاب وجدان خواسته ام. مگر وقتی خواندن کتاب به پایان رسید، فرهنگ نویسنده کتاب و احساس او را درک کردم، این حالت تغییر کرد. اکنون باور دارم که تنها آرزوی ذلت و خواری برای شکنجه گران دردی را دوا نمی کند. در عوض، می خواهم آنها وجدانی پیدا کنند که افکار و اعمال حزب شان را نکوهش کنند، شهادت این را پیدا کنند که بگویند و بنویسند که «ما کارهای بد و غیر انسانی انجام داده ایم.»

حین خواندن «رنج های مقدس» این احساس را داشتم و همین حالا هم دارم، که این نوع کتابها به قدر کافی در اختیار هموطنان ما قرار داده نشده است و در داستانها، فلرها و در سایر پدیده های هنری راه نیافته است. به نظر من، ادبیات داستانی افغانستان، رمانها و داستانهای سیاسی، با سرنوشت زندان و زندانی سیاسی پیوند زیادی نداشته و جایگاه مناسبی باز نکرده است. اگر یک دلیلش این باشد که حکومت های مستبد به نوع فجیعی با زندانی سیاسی برخورد کرده اند و از انتشار اسناد هراسان بودند، این را هم می گویم که نویسندگان ما هم از تهیه اسناد و انتشار رویدادها غفلت کرده اند. اگر رویدادهای زندان و سرگذشت زندانی در ادبیات ما جای باز میکرد، شاید تعداد مخالفین شکنجه و اعدام در وطن ما زیاد می بود. مگر حکومتها با استفاده از آن مردم را ترسانیدند و حتی از انتشار وقایع که فجایع هم بود، جلوگیری کردند. فقط گوشه کاملاً محدود (زبانی یا شفاهی) حال زندان دیده در دسترس مردم قرار گرفت، آن هم به صورت خوبی تفسیر و توضیح نشد، که حتی برای تنبیه دیگران و دوری از مبارزه و زندانی شدن نیز می توانست به کار برود.

وقتی کتاب «رنج های مقدس» را خواندم، کتاب «از خاطراتم» نوشته محترم آقای خالد صدیق چرخي به یاد آمد. هر دو کتاب را مقایسه کردم، زمان استبداد سلطنتی (معروف به هاشم خانی) تا وحشت خاد کارمل-نجیب الله و روسها را. متوجه شدم که هر کدام این دوره ها، به شیوه های مختلف و

با استفاده از وسایل آن وقت، مخالفین را شکنجه و اعدام کرده‌اند.

ب: سندیت «رنج‌های مقدس»

نکته مهم دیگری که در هر ورق کتاب «رنج‌های مقدس» توجهم را جلب کرد، مستند گفتن موضوعات است. نام اشخاصی که زندانی شده‌اند، همراه با معلومات بیشتر در مورد آنها. نویسنده شکنجه‌گران را با تکیه به حافظه خویش معرفی می‌نماید. در باره اشخاص و افراد مظلومی که بر آنها ستم زندان می‌رود، طوری معلومات می‌دهد که قناعت خواننده حاصل می‌شود. به این ترتیب، از این نقطه نظر هم کتاب «رنج‌های مقدس» در قطار کتاب‌های با ارزش و مستند قرار می‌گیرد.

کتاب «از خاطراتم» تألیف محترم خالد صدیق چرخ‌چی که از زمان‌هاشم خان و شاه محمود خان (صدراعظم‌های خانواده شاهی) صحنه‌ها را از پیش چشم گذر می‌دهد، طوری مستند می‌باشد که خواننده را در همان موقعیت‌ها می‌گذارد. کتاب محترم رهرو برای آشنایی با مظالم خادیس‌ها با آوردن نام شاه‌ها و نوشتن وقت و تاریخ رویدادهای داخل زندان، گپی برای قبول نکردن نمی‌گذارد.

ج : موضوع ترس

طفولیت خودم را به یاد می‌آورم که بعضی‌ها برای ترساندن جوانان دلیر خانواده خود می‌گفتند «دلت می‌خواهد که در زندان دهمزنگ از تو "کره‌ی" به دنیا بیاید؟» از آن زمان مفهوم کره برایم زشت و به یاد آورنده درد و آلام زندانی بود. از خود می‌پرسیدم که آنجا چگونه جایی خواهد بود؟ بعدها دانستم که حکومت‌های استبدادی در زندان انسان‌های آزاده و مخالفین خود را آزار میدادند و درعین حال از طریق تبلیغات مردم را می‌ترسانیدند تا مطیع و فرمانبردار باشند.

با تأسف باید گفت که موضوع زندان و زندانی سیاسی در ادبیات ما به شکل وسیع راه پیدا نکرده‌است. مردم ما از آن چه که در سلول‌های زندان صدارت و قفس‌های کلان محبس پلچرخ‌چی گذشته‌است، بی اطلاع‌اند. کتاب‌های مهمی نیز در این راستا به چاپ نرسیده‌است. بسا موضوعات به شکل مبهم، دو پهلو و گنگ باقی مانده که به فکر من عامل ترس کار خود

را کرده است. به باور من «ترس» عامل اساسی را به عهده دارد. بلی، ترس: ترس در دل خانواده‌ها انداختن، خوف از اعدام، شکنجه، ایجاد ترس تا خانواده‌ها مانع مبارزه عدالتخواهانه فرزندان خویش شوند. همان ترس (علاوه بر فضای ظالمانه زندان) سبب شد که بعضی‌ها بعد از رهایی از زندان خاموش ماندند. البته کسانی هم بودند که تمام مشکلات زندان را قبول کردند ولی تسلیم استبداد نشدند. ننوشتن و بیرون ندادن خاطرات زندان، سبب می شود که یاد واره‌هایی از شکنجه و آزار، به مرور ایام فراموش شوند و یا فقط به صورت رنگ پریده و مسخ شده باقی بمانند.

با خواندن کتاب «رنج‌های مقدس»، به وضاحت دیده می شود که نویسنده با ترس آفرینی و جبون شدن مبارزه کرده و فرهنگ مقاومت در برابر استبداد و بی عدالتی را در اختیار نسل جوان کشور گذاشته است. گرچه چند تن دیگر از هموطنان درد دیده و زندان کشیده نیز کتاب‌هایی را خوشبختانه نشر کرده‌اند ولی کتاب «رنج‌های مقدس» با انعکاس عالی‌ایکه دارد، یک تعداد عزیزان زندان دیده را که تا حال چیزی ننوشته‌اند تکان خواهد داد که امیدوارم لطف کنند و خاطرات شان را بنویسند.

سکوت زندانی به پروسه عدالتخواهی کمک نمی کند. زجرهایی که زندانی در دوران حکومت دست‌نشانده خلق و پرچم کشیده است به هیچ دلیل نباید مسکوت بماند. خاموشی به هیچ وجه توجیه پذیر نیست، زیرا سبب ساز فراموشی و گریز از عدالت خواهد شد.

به یاد جمله‌ای از امام‌ای عزیزم حاجی غلام عباس نجید افتادم: " کافیت که من در تاریکی شب با خواب و در روشنایی روز از بیداری با هراس مجادله کنم. به یادم نیاورید که چه شکنجه‌هایی بر من گذشت. " ظلم و بیدادگری آن دوران در حافظه مردم نفوذ نکرد. هستند کسانی که ببرک و نجیب و حتا حفیظ الله امین را که افرادی بودند غیرملی، وطنفروش و شکنجه گر، «ملی و وطن دوست» می نامند. یک دلیل آن این است که اسناد و مدارک لازم در پیوند با کارنامه‌های اینها به نشر نرسید. دلیل دیگرش وضعیت بدتری است که بعد از سقوط حاکمیت آنها بر مردم تحمیل شد. با دیدن صحنه‌های بدتر، جنایتکاران خلقی - پرچمی به رقص و شادی پرداختند و لاطائلاتی برای «تبرئه» خود سرهم بندی

کردند. مگر «ده خرتان را بگیرید و یک گاو را پس بدهید» چه معنا دارد که مردم بر دیوارهای کابل نوشتند؟

برای برادر گرامی و محترم خویش نسیم رهرو صحت‌مندی می‌خواهم. امید وارم بقیه عمرش را با خوشی و سعادت در کنار خانواده‌اش بگذراند و دست از قلم دور ندارد. من به حیث یک زن دوستدار انسانیت و مخالف ظلم و ستم، از هموطنانم خواهش می‌کنم که این کتاب را بخوانند و به دوستتان خود توصیه کنند تا آنها نیز بخوانند زیرا این کتاب اعمال و رفتار غیرانسانی عده‌ای را نشان می‌دهد که در مقابل هزاران انسان آزادی‌خواه و وطن‌دوست انجام داده‌اند، کسانی که طرفدار زندگی آزاد، مستقل و شرافتمندانه برای مردم خود بودند. تنها «گناه» شان آن بود که با حکومت دست‌نشانده سر آشتی در پیش نگرفتند.

دکتر عبدالحنان روستانی - المان

نوامبر ۲۰۱۵

در لابلای «رنج‌های مقدس»

۱ - به جای مقدمه

کتاب «رنج‌های مقدس» زمانی بدستم رسید که مریض و تبار بودم. درحین گشتاندنِ اوراقِ کتابِ نظرم به تصاویرِ دوستانِ عزیزِ افتاد که آنها را از نزدیک می‌شناختم. با دیدنِ تصاویرِ حالم بدتر شد و پریشانیم فزونی گرفت چنانکه کتاب از دستم در حین بی رمقی بر زمین افتاد. بعد از آنکه حالم کمی بهتر شد، بار دگر کتاب را بدست گرفته و طی چند روز آنرا تا به آخر خواندم. تمامی صحنه‌ها در نظرم مجسم شدند و از آنهمه ظلمی که از جانب حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بر خلائق و مخصوصاً بر دوستان ارجمندم رفته بود، در حیرت افتیده و روح و جانم شکنجه گردیدند. به یاد آوردم که این حزب جنایتکار برای تعذیب خلائق چه ترفندهایی نبود که نریخت و چه نیرنگ‌هایی نبود که نسبت و چه مصیبت‌های عظیمی نبود که بر سر مردم محنت رسیده ما نگستراند. صحنه‌های بیان شده در کتاب زندانی‌ها را در برابر چشمانم قرار می‌داد که با روانهای پُر غصه و

قلبهای شکسته و جسمهای آفت رسیده با سختی‌ها و سفتی‌های فراوان دست و گریبان بودند. قصد کردم نقدی در مورد کتاب بنویسم، لکن متوجه شدم که از یک جانب چنین کاری از توأم خارج است و از سوی دیگر حیفم آمد که نثر زیبایی را که استاد نسیم رهرو درین کتاب به قلم کشیده با جملات نا سخته خویش بازنویسی کرده و یا آنرا تعویض کنم. به همین سبب بر آن شدم تا از لابلاي «رنجهای مقدس» مطالبی را انتخاب کرده و ردیف نمایم.

۲ - اوضاع و احوالی که رهرو در آن قرار داشت

در آن زمان اوضاع اجتماعی - اقتصادی افغانستان نابسامان و آبتن دگرگونیهای عمیق بود. روشنفکران متعهد خواستار تغییر و تحول بودند. ازینرو بود که نهادها و سازمانهای متعددی در صحنه سیاسی افغانستان ظهور نمودند. از آنجمله بود جریان دیموکراتیک نوین که جوانان را برای یک مبارزه بی امان در برابر ظلم و بی عدالتی، فقر و تنگدستی دعوت می کرد. رهرو که سردی دنیا بسیار دیده، تلخکامی روزگار فراوان چشیده و آفت زندگانی بدو بسیار رسیده، در زمانی که هنوز متعلم بود به چنین دعوتی لبیک گفته بود، چنانکه خود گوید: "صحبت‌های معلمین روشنفکر مانند جرقه‌ای بود و ذهن پرسشگرمانند هیزم خشک. از هر کدام این روشن اندیشان چیزهایی آموختم. توصیه آنها خواندن کتابهای داستانی و اجتماعی بود. آنها مرا به این فهم رسانیدند که سر بر راه بودن و تسلیم شدن در برابر ستم و نا برابری‌های اقتصادی - اجتماعی نشانه زبونی و مایه ننگ است. سخنان استادان در جان و دل من به عنوان یکی از فرزندان محروم این سرزمین شعله می افروخت و مرا مصمم می ساخت تا رهرو راه تغییر سرنوشت خود و مردم در جهت عدالت و بهروزی باشم. ضدیت با ستم و ستمکیشان از همین جا آغاز گردید. عزم جزم کردم که برای تغییر مناسبات ظالمانه و بی عدالتی‌های اجتماعی به نفع طبقات محروم و بی نوای جامعه مبارزه نمایم."

رهرو که برای بهروزی وطن به پا خاسته بود با دوستان عبدالمجید کلکانی آشنا شد و با عزیزانی مانند ملنگ عمار، عبدالحی، کاکا گل، صفر، شکور، یونس، شاه محمد (پر دل) و ده‌های دگر دوست گردید. رهرو بعد از ایجاد سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) عضو کمیته تشکیلات بود. او با اعتقاد راسخ و سرشار از نیروی

مبارزه وارد کارزار مبارزاتی گردید. آری رهرو باری برای خانم خود گفته بود که مردم و وطن بالاتر از خانه و خانواده است. ازینروست که من به امر بزرگتر می پردازم. خانم از رهرو پرسیده بود که: "در صورت شهادت و یا زندانی شدن من چه خواهم کرد؟" رهرو در جواب گفته بود که "اولادها را به دریای پنجشیر بیانداز و خودت از نو شوهر بگیر!" به این ترتیب الفت وطن و مردم بر مهر خانواده چیره شده بود. رهرو درین خصوص در مورد همزندان و همزنجیرش زنده یاد نعیم ازهر چنین نوشت: "در جدول آرزوهای او فرو رفتن در لاک زندگی شخصی و اندیشه بخود جایی را احراز نمی کرد. او زن و فرزند خود را دوست داشت، اما در موضع انتخاب، آزادی و آرمان انسانی اش را با هیچ چیزی معاوضه نمی کرد." این گفته زنده یاد نعیم ازهر آئینه تمام نمای افکار رهرو و مصداق حال او بود. رهرو با عشق سرشار به میهن و با اعتقاد عمیق به مقام والای انسانیت دامن همت بر کمر بست و در بزنگاه تاریخی وارد معرکه شد. هنوز چند صباحی از کارزار مبارزه نگذشته بود که روزگار بر او به زیان آمد و آرزوهای او نا شگفته پامال خزان شد و رهرو بدست دژخیمان افتیده و ده سال تخت را در زندان پلچرخی با انواع و اقسام شکنجه و عذاب گذرانید.

۳ - درس‌هایی از «رنج‌های مقدس»

کتاب «رنج‌های مقدس» حاوی صدها درس سیاسی و اجتماعیست که نه تنها برای اهل سیاست، بلکه برای هر انسان دلسوز و مبارز آموختن آنها ضروریست. این درسها که به قیمت جان هزاران فرزند دلیر و صداقت‌مند کشور و در بدل انواع آزار و شکنجه جسمی و روانی هزاران زندانی بیگناه بدست آمده‌اند، گنجینه‌ای برای فرزندان امروز و فردای کشور بوده، راه نجات و منزل مراد است. «رنج‌های مقدس» به خواننده درس‌های شکوهمندی می آموزاند که باید بر ضد ظلم و جنایت به پا خیزیم و درین مبارزه صبور و شکیبا باشیم. چنانکه رهرو گوید: "رنج‌های زندان صبر و بردباری ام را صیقل زد. از همین روست که رنج‌های زندان برایم آموزنده و «مقدس» شمرده می شوند. باورم اینست که در درون مشقات و بلاها، زندگی مفهوم و معنای واقعی خود را می یابد. من سرباز سر سپرده لشکر جرار مقاومت مستقل ملی و مترقی کشورم بودم که در مقابل تجاوز ارتش بیگانه سینه سپر

کرده بود. مشروعیت مبارزه ما، از این گفته پُرمعنی منشاء می گرفت که: "شورش برحکومت نا صالح نه تنها حق مردم است، تکلیف ایشان نیز هست. بنابراین، برای یک لحظه هم به حقانیت راه خود و نادرستی راه دشمن، شک و تردید نکردم." "از همه مهمتر اینکه این درس پژوهشکوه ازادگی را هیچگاهی از یاد نبردهام که: "سخر آزادی آنقدر زیباست که جا دارد انسان برای واقعیت دادن آن بمیرد." و در آخر هم اضافه می کنم: هر زمانیکه از مقاومت حرف می زنم، همه اش از برکات تعالیم مدرسه ای است که من در آن درس مقاومت، مردم دوستی، اخلاق و رفاقت را آموختم." به قول رهرو آدمکشان حزب دیموکراتیک خلق او را زیر خاک برده بودند ولی نتوانستند او را بکشند. و اما مرگ واقعی نصیب قاتلان اوست. این جنایتکاران مرده اند ولو اینکه راه بروند و نان بخورند و عربده بکشند. رهرو اسطوره مقاومت و دژ استقامت و صخره صبر و حوصله مندیست. ازینرو جا دارد این نوشته را با بیتی از ابوالمعانی بیدل به مصداق مقاومت جانانه استاد رهرو عزیز به پایان برسانم که گفته بود:

بیدل منم آن گوهر دریای تحمل کز لنگر من شورش
توفان گله دارد

صمد نایب خیل - ایالات متحده امریکا

جنوری ۲۰۱۶

سپاسگزار نویسنده «رنج های مقدس»

کتاب «رنج های مقدس» را که محترم نسیم رهرو نوشته است با اشتیاق خواندم و دفعه دیگر نیز آن را خواندم. حالا این کتاب را در منزل در پهلوی خود گذاشته ام. وقت کم دارم ولی مهاجرت در یک محیط دیگر با وجود انواع گرفتاری هایش مانع نمی شود که باز هم بخوانمش با دلیل ودلائل بسیار.

من که زندان پلچرخی را دیده ام و چند سالی را آنجا در اسارت شمال متجاوزین شوروی سپری کرده ام، محترم نسیم

رهرو را هیچ وقت ندیدم. در وقت تغییر اطاق ها و بلاک ها، بعضی وقت ها با چندین زندانی همراه می بودیم و بعضی وقت ها چهره های نو را در اطاق ها می دیدم. ولی قسمت روزگار چنان بود که نسیم رهرو را نبینم اما بارها از زبان دوستان و یاران دیگر در باره شکنجه هایی که دیده بود و مقاومت و پایداری اش شنیده بودم. یکی از روزها رفیقی گفت که نسیم رهرو مانند سایر دوستان و عزیزان شکنجه های هولناک را تاب آورده و هیچ حاضر نشده است که برای مستنطقان خائن و شکنجه گر چیزی بگوید که می خواهند. او با این کار تأثیر بسیار خوب گذاشته و شرافت رفیقانه و مبارزاتی را پاس داشته است. رفیق دیگری بعد از شهادت انجنیر صاحب نادرعلی پویای شهید و سایر رفیقان می گفت که ایکاش رهرو اعدام نشود. فعلاً که اعدام نشده اگر کدام نقشه خائنانه هم دارند با مقاومتی که قبلاً نشان داده آن را هم خنثی میکند.

وقتی که آن دوره و اعدام دوستان رابه یاد می آورم، معلومدار است که من هم مثل همه رفقای ما می گویم که ایکاش هیچ کدام آنها اعدام نشده بودند. مگر زنده ماندن محترم نسیم رهرو (که عمرش دراز تر باد) سبب شد که پس از رهایی از زندان پلچرخی با گرفتن قلم در دست و نوشتن «رنج های مقدس» یاد یاران زندان دیده، اعدام شده و اشخاص دیگری را که شکنجه شده و در زندان بودند به بسیار خوبی و با عفت قلم جاویدانه ساخته و گور ناپیدای آنها را هم گلزار کرد، همچنان که شکنجه گر را برای خواننده نشان میدهد.

اینجانب که چند سالی را در زندان پلچرخی باستیل خلقی ها و پرچمی ها سپری کردم و نظارت خانه صدارت و شکنجه های غیرانسانی را در آنجا دیدم، چندین دفعه در فکر نوشتن وقایع و چشم دیده های خود از زمان دستگیری تا رهایی خود شدم. یک بار هم قسمت هایی را برای یک دوست روان کردم، ولی هیچوقت موفق نشدم که کتابی را از آن دیده گی ها تهیه و به نشر بسپارم. همین که از چاپ کتاب «رنج های مقدس» شنیدم و بعد آن را مطالعه کردم بسیار متحسّس گردیدم. در باره، نظارت خانه صدارت، ششدرک و زندان پلچرخی کتاب های مختلف نوشته شده است. «رنج های مقدس» و این کتاب ها می توانند سرمشق خوبی برای آن وطنداران زندان دیده ما باشند که از سایر زندان ها، مثلاً در ولایات اطلاعی دارند و

یا معلومات دیگری دارند که به کتاب های موجود افزوده شود، با وجودی که می دانم در باره جنایات هولناک خلقی ها و پرچمی ها صد ها کتاب هم اگر نوشته شود کم است.

اینجانب سبک نگارش و طرز رفتار نویسنده محترم را که کتاب را برای ویراستاری سپرده و نویسندگان محترمی بر آن مقدمه نوشته اند، بسیار گام نیک یافتم. من در حالیکه آرزو دارم بالاخره روزگار مجال بدهد که روزی خودم نیز چشم دیدهای خویش را تهیه کنم و قصه های همزنجیرهای مظلوم را به رشته تحریر بیاورم، به نوبه خود از یاران عزیز و وطندارنی که می خواهند از سرگذشت انسان های روشنفکر و ضدجنایت و تجاوز با خبر شوند میخوام که در مطالعه و پخش کتاب «رنج های مقدس» کوشا باشند.

برای نسیم رهرو که با افتخار از نامش یاد میکنم صحت مندی آرزو دارم و امیدوارم که روزی این انسان و سمبول افتخار ما را از نزدیک ببینم.

قدیر فاقدانی - جرمنی

دسمبر ۲۰۱۵

دوست گرامی ام استاد نسیم رهرو با نوشتن کتاب «رنج های مقدس» سه کار بزرگ انجام داده که بایدهش ارج گذاشت:

۱- جنایت هولناک را مکتوب نموده است: در باره عملکرد وحشیانه حزب دموکراتیک خلق افغانستان - هر دو شاخه خلق و پرچم - در گذشته چه بصورت شفاهی و یا نوشتاری در قالب اعلامیه ها و مقالات چیزهایی گفته و نوشته شده بود، اما بحق باید گفت که اولین بار آقای محمد شاه فرهود، نویسنده توانمند و مبارز، با نوشتن «جنایات حزبی» در دو جلد موفق شد که جنایات سازمان یافته دولتی و تقلای نسلی را برای آزادی و زندگی ثبت سینه تاریخ نماید. اما استاد نسیم رهرو این کار را تکامل داده و به اوج آن رسانید، آنهم نه در لابلای افواها و مشکوک، بلکه بصورت زنده در راهروهای زندان صدارت، اتاق شکنجه، سلول های زندان پلچرخی و پولیگون. نویسنده کتاب «رنج های مقدس» راوی ایست که نه از خیالاتش داستان و رمان می نویسد بلکه مو به مو جنایت را آنطوری که اتفاق افتاده روایت می کند.

۲- یک دوسیه (پرونده) را زنده نموده است و آن دوسیه شهدای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان در زندان است. روس ها و دست پروردگان شان می خواستند که خلق ما و نیروهای ملی، آزادیبخش و انقلابی را در تاریکی و دور از تیررس افکار عمومی و قضاوت تاریخ سربه نیست کنند و در آخر از خود چهره متری و مردمی بسازند که گویا مرتجعین و نوکران امپریالیسم را از بین برده اند. استاد نسیم با معرفی رهبران و کادرهای «ساما» و جانفشانی های آنها نشان می دهد که فقط دولت های استعماری با سازمان های مخوف جاسوسی و نظامی و ایادی بومی شان می توانند چنین عمل هولناکی را انجام دهند. در واقع استاد با معرفی و باز کردن این دوسیه، بخشی از تاریخ رنج و مبارزه «ساما» را نیز بازگشایی می نماید.

۳- هرکسی با عملکرد و یا با بیان و نوشته اش، هم خود در مورد دیگران قضاوت می کند و هم خود را در معرض قضاوت دیگران قرار می دهد. دید شکنجه گران خلق و پرچم در مورد جامعه و مردم نابودی نیروهای بالنده و آزادیخواه ما بود که این کار را تا کنون به شکل توجیه و یا انکار جنایت ادامه دارد.

استاد با نوشتن «رنج های مقدس» هم خود در مورد جنایات حزبی های دست پرورده روس قضاوت می کند و هم خود را در محراق قضاوت مردم، تاریخ و حتی دشمنان قرار می دهد. از نظر نیروهای رزمنده، آگاه، متعهد و دلسوز، نویسنده کتاب «رنج های مقدس» با روایت کردن دیدنی ها و خاطراتش خود را نیز ثبت تاریخ نموده است.

در آخر باید گفت که چنین مبارزین و نویسندگان مورد کین توزی های دشمنان مردم و از جمله اعضای جنایتکار و شکنجه گر حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز قرار خواهند گرفت.

تا باد چنین بادا!

پیام‌های کوتاه

درود گرم نثار شما و هم‌زمان تان باد! زهی سعادت که
وطنم هنوز فرزندانِ صادقی چون شما دارد که مادر وطن را
پاسدار اند. شما سختی‌های زندان و تلخی مرگ را تحمل
کردید تا ما آزاد زندگی کنیم.

(پروین سرابی)

* * *

رنج‌هایی که به خاطر اهدافِ مقدس کشیده شده بزرگترین
الگوی آزاد مردان سرزمین خاک و خاکستراست. به خاطر
اهداف مقدس ارزش دارد که راه رنج و عذاب را طی کرد.
درهرسطر این کتاب درس آزادی و وطن دوستی رقم گردیده است.
کتاب «رنج‌های مقدس» مجموعه‌ای از خاطرات یک مرد آزادی
خواه است که با کتاب «فولاد چگونه آب دیده شد» سر می
جنباند. رومانیست که یک ریالست وطن دوست آن را تاریخ
ساخته است. تاریخی هست که با شرح دردها و رنج‌های جلد
دوم کتاب «افغانستان درمسیرتاریخ» تألیف میرغلام محمد
غبار رهبرحزب «وطن» همسری می کند. برای نویسنده کتاب
«رنج‌های مقدس» ثواب است که قلم رنجه کرده آگاهی تاریخی
و سیاسی را کاریده است. تاریخیست که دردها را فریاد می
کشد، طوفان برپا می کند، تاریخ آتشفشانیست که به کهکشان
اخطار می دهد، وقتی دوزخی‌ها از دردهای بیکران خبر می
شوند نالش "سوختم" را ننگ میدانند.

استاد محترم دستت درد نکند. همیشه از الطاف شما من و
دگران مستفید شده و می شویم. دوجلد کتاب «رنج‌های مقدس»
بدست من قرار گرفت. کتاب را به نیمه رسانیده‌ام. مضطرب
شدم به فرهنگ مراجعه نمودم واژه‌های توصیفی را که به
شخصیت مبارز شما لایق باشد همه کوچکی می کردند. آن واژه
والایی که لیاقت خوبی‌های شما را داشته باشد همه شرمنده
به من نگاه می کردند.

سال‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ را بیاد دارم که شما و استاد
عبدالبصیر به‌رنگی در لیسۀ سیدخیل پروان معلم بودید.
جرئت و جدیت شما باعث شده بود که شاگردان در کنار درس
های مکتب به راه و رسم مبارزه نیز رو بیاورند. گاه گاه
به دلم می گفتم که ای کاش نسیم وار و بصیروار زندگی
نمایم. صد افسوس که طول و عرض زندگی را مجال نماند. وقتی

نام مبارز شهید بهرنگی به زبانم می آید اشک در چشمانم می چرخد. در آن زمان صنف هفتم لیسه سید خیل و سوم نمره صنف بودم. ای کاش و صد افسوس!

کتاب «رنج‌های مقدس» مانیفست جوانمردان، اسطوره آزادی، تاریخ زرین مبارزین، درد نامه عیاران زمانه‌ها است. سمک عیار با ارج گذاری به مقام والای کارنامه‌های سامایی‌ها و رهروان خط فکری مجید سکوت می کند، لبیک گفته اوراق می بندد. شغال پیل زور به شاگردش سمک می فهماند که ما یگانه نیستیم. شهنامه فردوسی با متانت سرتعظیم را به «ساما نامه» فرود می آورد. گورکی پیش نسیم رهرو زانو می زند. عمرت دراز خاطرات جاودان!

(ن . ه)

* * *

رنج‌های مقدس را خواندم. خوشحالم که شما با وجود تحمل رنج‌های طولانی موفق شدید تا مقاومت مبارزین را در زندان ثبت تاریخ افغانستان کنید. من با تمام وجود به شما تبریک می گویم.

(فریده احمدی - ناروی)

* * *

استاد گرانقدر سلام! عمرت دراز. مطالعه کتاب «رنج‌های مقدس» خاطراتم را زنده کرد. اتاق شکنجه، چهره کریه مستنطق، جواسیس اطاق‌ها و مشکلات تشناب‌ها را به یادم آورد که تا آخر عمرم فراموش نمیشود. من که زمان کوتاهی را در زندان پلچرخی سپری نموده‌ام، درد شما وعزیزان دیگر را با رگ و پوست خود حس می کنم. می دانم که تو و یارانت چه شکنجه‌های سختی را متحمل شدید و شجاعانه از مردم و وطن به دفاع برخاستید. آنهایی که جان‌های شیرین شان را در راه آزادی فدا کردند، یاد شان در خاطرات ما جاویدان خواهد ماند.

(عبدالمنان پروانی - آلمان)

* * *

دوست گرامی استاد رهرو! درود بر شما! کتاب «رنج‌های مقدس» را مکمل و با دقت خواندم. با خواندن هر جمله آن صحنه‌های هولناک زندان پیش چشمانم مجسم شد. تمام لحظات تلخ و سرگذشت زندان دوباره زیر نظر آمد.

اینکه گفته‌اند "زندانی یک دانشگاه است" واقعیت دارد. حرف‌های زیادی است که باید گفته شود اما درین فضای مجازی امکان چنین کاری میسر نیست. اگر زنده بودیم و باهم دیدیم، انشالله باهم صحبت‌ها و درد دل‌ها خواهیم داشت. دوست خوب رهروگرامی! زمانیکه من قسمت‌های این نبشه‌ها را از صفحه فیس بوک خودت میخواندم، باور کنید، لحظه به لحظه پیش چشم بودی. من میدانم که رنج‌های فراوانی را مردم ما در دوره‌ها و سالیان متمادی از گروه‌ها و دسته‌های ستم‌پیشه متحمل شده‌اند. عاملین آن هم معلوم است. جنایتکار جنایتکار است، هرکسی باشد و از هرکجا که باشد و در هر جایی که باشد؛ فرجام این مردم که بر ایشان ظلم روا داشته شده و عده‌ای در زیر شکنجه شهید گردیده‌اند، چه خواهد شد؟ بالاخره اگر هرکسی بیاید و ظلمی بکند و برود، این که زندگی انسانی نیست بل زندگی حیوانی است. حالا چه باید کرد؟ امروز همان جنایت‌کارها بسیار با "افتخار و سربلندی" می‌گردند. خودت که نمونه زنده همین شکنجه شده‌ها هستی، راه حل چیست؟

(خ. کاظمی)

* * *

درودها به رهرو عزیز! برای تبریک عرض میکنم. «رنج‌های مقدس» را که یکی از ترکیب‌های بینظیر خاطرات تاریخی نسل ماست، همیشه تعقیب مینمودم و به قلم توانایت افتخار میکردم. از فرهود عزیز که ساعتی از ملاقاتش را بزرگترین خاطره زندگی‌ام میدانم تشکر میکنم که با تو عزیز همکار بوده‌است. البته «افغان موج» این کتاب را در خود حفظ دارد.

«رنج‌های مقدس» بخشی از تاریخ زنده و قابل لمس مردم ما در اواخر قرن بیست است. آنچه من از این اثر بی‌همتا برداشتم، رنج‌های همه وطنپرستان ماست که باید هر کس آنها را بداند. موفقیت و کامگاریت آرزوی من است.

(ترکانی)

* * *

«رنج‌های مقدس» عنوان کتابیست به قلم نسیم رهرو که از سوی بنیاد «شاهنامه» به چاپ رسیده‌است. یکی از ویژه‌گی‌های این کتاب پرداختن به چشمدیدها و خاطره‌های تلخ نویسنده با

زبان حوصله و صداقت است که مبین روح پُر توان و مقاوم استاد رهرو می باشد.

سوگمندان باید گفت که طی دو دهه اخیر مردم ما چنان شرایط دشواری را تجربه کرده اند که دیگر جنایتهایی که در کشتارگاه پلچرخی و مراکز خاد صورت میگرفت به فراموشی سپرده شده است؛ ولی تاریخ و انسانهایی که زجر آن شکنجه ها را کشیده اند، هنوز گواه آن جرایم اند و ما نمی توانیم بخاطر بدبختی های امروز آن روزهای فاجعه بار را فراموش کنیم.

«رنج های مقدس» بازگو کننده خاطره ها و سرگذشت های غمباری است که در متن آن جنایات عظیم صورت گرفته است. صدها شخصیت برازنده و نخبه کشور فقیر ما به وسیله وطن فروشان اجیر با بدترین روش به کام مرگ سپرده شده اند.

خوشبختانه استاد نسیم رهرو یکی از انگشت شمار کسانی است که هم از آن کشتارگاه جان به سلامت برده است و هم توانایی و صداقت قلمش گوشه یی از تاریخ مرگبار آن دوران را ثبت تاریخ کرده است.

مطالعه این اثر ارزشمند را برای همگان به ویژه برای نسل جوان کشور ضروری می پندارم و امیدوارم استاد رهرو حوصله مندی پرداختن به جلد دوم این کتاب را نیز داشته باشند، اگرچه می دانم که این خاطره ها را با اشک های شان نگاشته اند.

(منیژه نادری - هالند)

* * *

کتاب شما شمه ای از افشای جنایات و مظالم وحشناک و تباه کن یک بانده وطن فروش و شرف باخته، مزدور و دستنگر بیگانه که سبب بزرگترین جنایت و مظالم بعد از جنگ دوم جهانی شدند، بوده و برای نسل امروز و فردای وطن عزیز ما ارزش بزرگی دارد.

(همایون اتمر)

* * *

استاد عالیقدر سلام! میدانم که «رنج های مقدس» حاصل شکنجه ها، اعدامها و عذابهای روحی شما و عزیزان دیگر است. چاپ و نشر این اثر گرانبها برای نسل های آینده درس عبرت خوبی خواهد بود. تحمل رنج و مشقت بخاطر آزادی انسانهای مظلوم واقعاً مقدس است که استاد رهرو با سر

افرازی از عهده اش برآمده است. برای شما موفقیت‌های مزید
تمنا دارم.

(میاجان ثبات)

* * *

کتاب «رنج‌های مقدس» حکایتِ دردناکی است از شکنجه، آزار و
مقاومت. این کتاب، فضای ترسناکِ زندان و برخورد
دستگاه‌استخبارات رژیم خلق و پرچم (خاد) را بطور واضح و
صادقانه بیان می‌دارد.

به باور من، برای پژوهشگران عرصهٔ نقض حقوق بشر در
افغانستان این کتاب یک سند و منبع معتبر شمرده می‌شود.
آنان با استفاده از این کتاب می‌توانند در شناسایی شکنجه
گران و نوعیت شکنجه‌هایی که در زندان‌های رژیم خلقی -
پرچمی بر اولاد وطن اعمال شده است، وقوف حاصل کنند.

کتاب از صفحه آرای و چاپ بسیار خوب برخوردار است و
خوانش آن را به کسانی که در راه آزادی می‌رزمند و آزاد
زیستن را دوست دارند، مشوره می‌دهم.

چاپ و نشر کتاب «رنج‌های مقدس» را برای نویسندهٔ نویسای
آن جناب نسیم رهرو شادباش می‌گویم و مطالعهٔ آن را به
همگان پیشنهاد می‌دارم.

(ایشورداس)

* * *

استاد بزرگوار رهرو گرامی، بعد از دروهای گرم، این که
شما موفق به چاپ و نشرِ یاد نوشته‌های «رنج‌های مقدس»،
شدید تبریک عرض می‌کنم. به همه انسان‌های با خرد و بیدار
وطن معلوم است که یکی از بزرگترین جنایات خلقی پرچمی‌ها
امحای سیستماتیک و گستردهٔ روشنفکران آگاه و واقعی وطن و
یا اجبار به تبعید آنان بوده است. این جنایت عظیم
توانست افغانستان را بروی استعمار و نیروهای عقبگرا باز
کند. «رنج‌های مقدس» میتواند نسل‌های آیندهٔ وطن را بیدار
و با خبر از رنج‌ها و مبارزات وطن پرستان مردمی و انقلابی
بسازد.

(فریدون یوسفی)

* * *

دوست گرانقدر با عرض تبریک بخاطر نشر اثر گرانبهای
«رنج‌های مقدس» که نمادی از حقیقت محسوسی است و از طریق

دوستان آگاهی مختصری حاصل شد. قلم تان را رسا آرزو کرده و صحت و سلامتی از بارگاه ایزد متعال خواهانم پیروز باشید.

(مختار دریا)

* * *

استاد عزیز! من این دستاورد گرانبها را که با خون دل نوشته شده و تاریخ زنده و جاودان یک نسل قربانی در یک برهه تاریخ در مقابل دژخیمان بی آرم و وطن فروش است، برای شما و مردم رنج کشیده ما تبریک گفته، سلامتی ات را آرزو می کنم.

(بریالی)

* * *

استاد گرانقدر جناب رهرو! کتاب «رنج‌های مقدس» که شرح رنجها و سیاه روزی‌های یک نسل از انسانهای بخون غلتیده و پاکباز سر زمین تاراج شده ما است، به همت والای شما رفیق ارجمند اقبال طبع یافته است. برای شما و تمام انسانهای آزاده‌ای که هیچگاه سر تسلیم به استعمار، ارتجاع و قلدران خم نکردند، مبارکباد.

(علی)

* * *

درود بر استاد رهرو گرامی! چاپ کتاب ارزشمند «رنج‌های مقدس» شما را تبریک می گویم. موفقیت‌های بیشتر تان را در این زمینه خواهانم. شما خود تاریخ زنده‌ای از برهه پیچیده تاریخ سر زمین ما می باشید. با حرمت.

حسین پرواز

* * *

استاد گرامی صحت و خوشوقتی تان را آرزومندم. کتاب «رنج‌های مقدس» تان را تبریک میگویم. کتاب ارزشمند، ماندگار و معرف واقعات و حوادث دوره معین تاریخی برای دوستان و نسل‌های آینده است. قلم تان همیشه رسا باد.

(امان آرام)

* * *

. . . متأسفانه در حوزه رفتارهای سیاسی کشور، یک جزیره رنج وجود دارد. قلمرو این جزیره رنج مربوط به یک جناح حرکت‌های مارکسیستی می شود که تاریخ واقعی آنها تا حال

ناگفته مانده است. این جزیره نشینان رنج از رنج‌های خود هرگز نگفته‌اند در حالی که از هرطرف رنج‌ها برده و زجر کشیده‌اند. من در عجب و حیرتم که چگونه انسان‌های بزرگی در این قلمرو وجود داشته‌اند، و تاریخ قطعاً باید این چهره‌های تاریخ ساز را معرفی کند.

منی دانم رهروان این تاریخ چرا با شهامت حقایق آن را بازگو نمی‌کنند. اگر این جزیره خاموش تاریخ نشکند و باز نشود حیف است و یک تراژیدی است. از همه رهروان این تاریخ خواهش‌مدم اگر می‌توانند این تاریخ را بنویسند در غیر، آن را به دیگران بازگو کنند تا بنویسند.

یکی از نمونه‌های خوب این تاریخ نگاری کتاب «رنج‌های مقدس» است که من این کتاب را در ظرف هشت ساعت خواندم و مستفید شدم. آرزو دارم هرچه زودتر جلد دوم این کتاب به زیور چاپ آراسته شود.

(جواد سلطانی)

* * *

استاد گرامی! چاپ کتاب را برای شما و برای تمام مردم شریف افغانستان تبریک می‌گویم. کتاب «رنج‌های مقدس» برای تمام نسل‌ها قابل ارزش است. برای شما طول عمر با صحت و سلامتی کامل از ایزد لایزال استدعا دارم.

(نجیب الله نورحبیب)

* * *

می‌خواهم با این نامه احساس نزدیکی خود را با «رنج‌های مقدس» ارائه کنم. وجدان پاکت رنج‌ها را مقدس ساخت و طرز کلامت سیاهی کشتار، زجر و توهین را روشنی داد.

(ش . ابوی)

* * *

استاد محترم! تشکر از لطف شما و سپاس از زحمت فراوانی که برای نوشتن این کتاب با ارزش کشیدید. برای من بطور خاص جای بس خوشی است که این کتاب به چاپ رسیده است. در باره خوبی‌های کتاب هر قدر که بگویم، کم گفته‌ام. سلامتی شما را خواهانم. با احترام.

(وسیمه قریشی)

* * *

انديوال عزيز جناب استاد رهرو! كتاب «رنج‌هاى مقدس» فرياد يك نسلِ به زنجير شده يك برهه تاريخ است كه ما شاهد آن بوده‌ايم. هر كلمه اين كتاب را به خون جگر نوشته‌ايد. ميدانم نوشتن چنين كتاب كار ساده‌اى نيست. من به تحمل، صداقت، پايدارى و ايمان زنجير شكن تان باور دارم. باور دارم كه اين كتاب در آينده منحيث ريفرنس و مأخذ استفاده خواهد شد. هر كلمه اين كتاب روشنگر خط فاصل بين آزادى و آزاده پرستى و ميهن فروشى را چون آفتاب روشن مىسازد. كتاب راوى حقايقىست كه زندانيان آنرا در باستيل پلچرخى به چشم سر ديده‌اند. براى خودت و براى نسل عذاب كشيده اين ميهن نشر اين كتاب را از صميم قلب تبريك مى گويم.

(رحمت آريا)

* * *

كتاب «رنج‌هاى مقدس» بازتاب دهنده كوهى از درد و در عين حال پايدارى بهترين انسان‌هاى اين سر زمين است. چاپ اين كتاب را براى رهرو عزيز و آنانيكه براى وطن دل شان مى تپد تبريك مى گويم. به يقين كه اين كتاب تحفه بزرگى براى نسل نوين ما خواهد بود. به اميد آنكه هر چه زود تر و به پيمانه گسترده تر به بازار عرضه شود تا مردم و نسل جوان از آن درس بگيرند.

(انجنير شهاب)

* * *

«رنج‌هاى مقدس» فرياد گلوهاى بسته آنهائى است كه به جرم وطن دوستى به پاى دار رفتند. صداى داد خواهانه هزارها شهيد راه آزادى است. روايت تلخى است از دوره حاكميت جابرانه حزب دموكراتيك خلق افغانستان. آرزومند تدوين خاطرات ساير هموطنان از دوران حاكميت خونين امين و تره كى نيز مىباشم. به شما استاد بزرگوار تبريك مى گويم. همت تان قابل قدر است.

(سليم ظفر)

* * *

كوششى ارزشمند و ستودنى. چاپ و نشر آن مبارك باد.
(عزيزالله ايما)

* * *

سرگذشت زندان تان بی نهایت جالب و آموزنده است. در کتابها خوانده و در سینماها دیده بودم، ولی شما به شکل عالی و واضح آن را نشان داده اید.

(صفی الله وهاب)

* * *

نوشتن و نشر «رنج‌های مقدس» واقعاً ستودنی است. این کتاب زبان رنج بخش عظیمی از مبارزان راه دشوار آزادی است که سخن می گوید. به دوست مبارزم پیر مبارزه و مقاومت استاد نسیم رهرو مبارک باشد.

(رفیق رجا)

* * *

استاد گرانقدر! شما آوازه‌خفته درون پنجره‌ها و آواز عقب دیوارهای بلند پلچرخی را که از دید همه گان در خفا بود بلند نمودید. برای شما تبریک می گویم.

(همایون ساحل)

* * *

به یقین میتوانم بگویم که محترم رهرو عزیز با چاپ کتاب خاطرات تلخ دوران زندانش برای نسل‌های بعدی خدمت بزرگی انجام داده است. کتاب «رنج‌های مقدس» پرده از روی فجایع و مظالم دوران استبداد خلقی - پرچمی‌ها بر داشته است. قلم تان برای افشای جنایات غیر انسانی رساتر باد!

(عتیق فقیری)

* * *

استاد گرامی! درودها و سلامهای گرم نثارت. چاپ و نشر کتاب «رنج‌های مقدس» را بری شما تبریک میگویم و بدین وسیله به تمام دوستان مشمول در ترتیب و تنظیم، چاپ و نشر «رنج‌های مقدس» تبریک، توفیق و سلامتی آرزومندم. استاد گرامی با چاپ و نشر «رنج‌های مقدس» واقعاً کاربس بزرگ تاریخی، انقلابی و ملی را انجام داده اید. ترسیم وقایع دلخراش و استخوان شکن یک نسل محکوم به دار و شلاق و شکنجه است، انعکاس ضجه و فریاد زندانی در جریان شکنجه و تحقیق توان بس بزرگ و حوصله فراخ می طلبد. شما این حوصله مندی را با کمال رشادت و بزرگواری متقبل شده اید و کاملاً دقیق و درست نوشته اید که "نوشتن در باره خاطرات زندان کاری است بس دشوار. بسا اوقات اتفاق افتاده است که زمان

درازی پیش روی کامپیوتر نشسته‌ام اما یک کلمه هم روی صفحه ننشسته‌است. نوشتن پیرامون زندان و خاطرات زندان زخم‌های کهنه را تازه می‌سازد، عواطف و احساسات جریحه‌دار می‌شوند و روح و روان نویسنده زخم تازه بر می‌دارد. صاف و ساده بگویم: نوشتن در باره زندان و زندانی ملاقات با رگبار و اعدامی‌ها است. آنهایی که قربانی دیو پلید استعمار روسی و نوکران خانه زاد آنها شدند. چهره‌های یاران و همبندانی که در حفره‌های فروزان پولیگون پلچرخی خوابیده‌اند، زیر نظر نویسنده مجسم می‌شوند. از همین رو است که من با هر واژه این کتاب خون گریسته‌ام و با هر عبارت آن دو باره شکنجه شده‌ام."

«رنج‌های مقدس» انعکاس مقاومت بی نظیر و استواری یک نسل سربلند و راست قامت تاریخ انقلاب افغانستان است و مشعل فروزانیست برای فرزندان مبارز کشور، آنانیکه برای آزادی، استقلال، حاکمیت ملی، فارغ از وابستگی سیاسی به مبارزه مستقل ملی و تأمین عدالت اجتماعی می‌اندیشند. نشر این اثر ارزنده تاریخی و انقلابی را به تمام آزاد اندیشان کشور تبریک می‌گویم.

(انجنیرنور سهیلی)

* * *

«رنج‌های مقدس» بیانگر گوشه‌ای از آن جنایات بیکرانی است که بر مردم ما در دوران حکومت پوشالی خلق و پرچم اعمال شده‌است. عمده‌ترین چیزی را که از «رنج‌های مقدس» باید سرمشق زندگی ساخت، مقاومت در برابر دژخیمان و حفظ اسرار است که استاد نسیم سرفرازانه از آن برون آمد. عمرش دراز باد.

(ا. شکور)

* * *

استاد گرانمایه رهرو راستین راه مردم بخون نشسته کشور! چاپ و نشر همچو یک اثر گرانبها جوانان آینده کشور را برای دانستن تاریخ خونبارشان رهنمونی می‌کند. چاپ کتاب را به شما و فامیل درد کشیده تان که شریک درد و محنت شما استند، دوستانیکه در نوشتن، نشر، ویراستاری و به نحوی از انحا شما را یاری رسانیده‌اند، تبریک می‌گویم. موفقیت‌های بیشترتان را در تنویرگوشه‌های تاریک تاریخ کشور آرزومندم.

(ع . کوهستانی)

* * *

استاد عزیز! از سرزمین ویران شده و درد دیده‌ای که موردِ تاراج غارتگران قرار دارد، برآمد کتاب شما را مبارکباد می‌گویم. کتاب شما بخشی از تاریخ پارین سرزمین بلا کشیده اما مقاوم ما را به خوانش می‌گیرد. «رنج‌های مقدس» مشت کوبنده‌ای است بر دهان کسانی که لالایی یأس و تسلیم را زمزمه می‌کنند. موفق و کامگار باشید.

(گلاب اتمر)

* * *

استاد بزرگوار! به شما افتخار می‌کنم که با نوشتن قسمتی از تاریخ جوانمرگان آزاده، نام و خاطرات آنها را زنده نگهداشته‌اید. درود بر شما و «رنج‌های مقدس» مبارک باد! ننگ و نفرین بر حزب خلق و پرچم که گلهای سر سبد این سرزمین را پرپر کردند. مرگ بر غلامان حلقه بگوش روس!

(پرنیان)

* * *

سالها قبل کتاب «حماسه مقاومت» اشرف دهقانی را خوانده بودم و از مظلومی که به وسیله ساواک در دوره شاه ایران بر مبارزین ایرانی در زندان‌ها می‌گذشت آگاهی یافتم، گرچه قبلاً نیز در مورد آن مظلوم چیزهایی خوانده و شنیده بودم. اما اولین باری بود که خاطرات یک زندانی‌ای را که موفق به فرار از آن زندان شده بود می‌خواندم که معلومات دست اول به خواننده می‌داد و نویسنده توانسته بود تصویر جامعی از زندان‌های دوران شاه ارائه نماید. وقتی خودم زندانی شدم دریافتم که خاد در شکنجه و مظلومی که در حق زندانیان بکار می‌برد دست ساواک ایران را از پشت بسته است. آرزو می‌کردم تا روزی و کسی از زندانیان این توانمندی را بیابد که اثری مانند «حماسه مقاومت» بیافریند که ابعاد بکاربرد شکنجه و ایجاد فضای کشنده و غیر انسانی در زندان‌های حزب دموکراتیک خلق را به تصویر بکشد. با خواندن «رنج‌های مقدس» دریافتم که آن قلم باید قلم جناب نسیم رهرو باشد که خوشبختانه «رنج‌های مقدس» اکنون به صورت کتاب به نشر رسیده است. باید به جنابشان تبریک گفت و آرزوی موفقیت‌های بیشتر نمود. گرچه که یک سند دیگر به اسناد محکومیت حزب دموکراتیک خلق افزوده شد، اما

اکنون نمی توان به دورانی برگشت که هنوز برف روزگار بر سر من و رهرو عزیز ننشسته بود که بهترین ایام عمر خویش را در زندان های مخوف آن حزب منفور سپری کردیم و کابوس آن تا هنوز دست از سر ما نبرداشته است.

(استاد عتیق الله)

* * *

کتاب «رنج های مقدس» را خواندم. به خاطر رنج های شما و دیگر هموطنانم اشک ریختم و به جنایت کاران شکنجه گر لعنت و نفرین فرستادم. ما همه جنایات خلقی ها و پرچمی های وطن فروش را دیده و با گوشت و پوست خود حس کرده ایم. امید است روزی برسد که به جزای اعمال غیر انسانی خویش برسند.

(عبدالکریم صافی)

* * *

کتاب را با وجود حضور کارگران در منزل، در چهار روز با علاقمندی غیر قابل وصف بلعیدم. بعضی اوقات دلم نمی خواست آنرا بر زمین بگذارم.

(معراج امیری)

* * *

کتاب رنج های مقدس واقعاً کتابی است با مفهوم. سرگذشت مردان عیار، دلاور و تسلیم ناپذیر را نشان می دهد. واقعاً خوشحال استم که به دستم رسید. بابت اینکه خاطرات تان را با نسل جدید شریک ساختید از شما تشکر می کنم. امید وارم که از آن درس بگیریم.

(س. اسیر)

* * *

این اثر حاوی درد و رنج آزادگان سرفراز و دستان شکنجه، قتل و جفای جبونان تاریخ معاصر کشور است.

(صدیق مصدق)

* * *

این کتاب یکی از کتاب های جالبی است که در سال های اخیر طبع گردیده.

(داکتر اکبر بریالی)

* * *

کتاب رنج‌های مقدس را تا حال سه نفر نوبت گرفته‌اند که بخوانند. من خودم دیروز تمامش کردم. امروز برای نفری که در نوبت است می‌دهم. بی‌نهایت جالب و دلچسپ است، خصوصاً که قسمتی از جنایات خلق و پرچم را افشاً می‌کند.
(علی سجاد)

* * *

یک دو روزی می‌شود که کتاب را مطالعه می‌کنم و تا نزدیک‌های صبح قادر نمی‌شوم آنرا ببندم. هر سطر کتاب با چنان یک احساس عالی و صادقانه نوشته شده‌است که خواننده را کاملاً در موقعیت و حالت نویسنده قرار می‌دهد و در همان شکنجه‌گاه‌ها و سلول‌های زندان می‌برد. یکبار دگر از شما جهت ارسال کتاب و از جناب رهرو از نوشتن همچو اثر ماندگار تشکر می‌کنم. موفق و سرافراز باشید.
(انوری)

* * *

سلام به‌اقای نسیم رهرو! سلام بر شانه‌های خسته‌ای که بار سنگین «رنج‌های مقدس» را کشیده‌است. سلام به پیام آوران عشق و آزادی.

خواندن کتاب «رنج‌های مقدس» در وجود من دو گونه احساس را تولید کرد. ۱- کتاب در ماه محرم به دستم رسید که با خواندن آن عاشورای دیگری بر پا گردید. من در هر برگ و هر سطر این کتاب اشک، سوز، شوق، آزادی، وطن‌دوستی، رفاقت، صداقت، شجاعت، پایمردی، اعتماد به نفس و همت والای آزادگان عاشورایی را خواندم و از آن بسیار آموختم. ۲- خاطرات کودکانه‌ام را بیدار ساخت. خاطراتی که مانند یک رویا هنوز در ذهنم باقیست. کودکی خورد سالی بیش نبودم. به یادم می‌آید که رفقای برادرم دور هم جمع می‌شدند. از صحبت‌های شان تنها یک کلمه به یادم مانده‌است، کلمه‌ای که بالا نشین همه واژه‌هاست: آزادی. چهره‌ها و نام‌های آن عزیزان هنوز از لوح ذهنم پاک نشده‌است. یکی از آن آزاد مردان که دست‌مهربانی به سر صورتم می‌کشید و برادروار نوازشم می‌کرد، قاضی احمد ضیاً بود. نفر دومی که همواره لبخند شیرینی بر لبان داشت، انجنیر محمدعلی نام داشت. جوان سومی را به نام انجنیر صمد می‌شناختم. به یک باره‌گی این رفت و آمدها، نشست‌ها و گفتگوها تعطیل شد. دلیل آن را کسی به من توضیح نداد. آرزوی دیدار آنها

را در سر می پروراندم و به دل می گفتم چه وقت باشد که به پای صحبت شان بنشینم. افسوس که کودتای خونین ثور زندگی را بد رقم زد و این آرزو و هزاران آرزوی دیگر را در نطفه خشکانید. مدتی گذشت. یک جوان مهربان، زیبا، متین و خوش برخورد دیگری به نام حفیظ به خانه ما آمد و رسم پارینه را تازه کرد. او بود که با گفتن کلمه آزادی راه قاضی ضیا و یارانش را در پیش گرفت. من می توانستم کلمه آزادی را روی کاغذ بنویسم و برای او نشان دهم. هر وقتی که حفیظ می آمد برایم قصه ای از دختران شجاع و قهرمان را می گفت. یکی از آنها قصه زهره، دانش آموز لیسه زرغونه بود که باشجاعت و متانت به شهادت رسید.

وقتی آخرین ورق کتاب «رنج های مقدس» را برگرداندم، باران اشک دامنم را تر کرد. با هزاران درد و دریغ که اکنون دلیل «غیابت» قاضی ضیا، انجنیر محمدعلی و دیگران را به روشنی می دانم. یادشان گرامی باد!

چاپ این کتاب را برای آقای نسیم رهرو تبریک عرض نموده، از خداوند متعال برای شان طول عمر، صحت کامل و موفقیت در همه عرصه های زندگی خواهانم. درود به شما و درود بی پایان برای برادر عزیزم که مایه افتخار من و فامیل عزیزم می باشند.

(شکریه)

* * *

استاد عزیز و گرامی! تمنیات نیک و رفیقانه ام را پذیرا شوید. آرزو دارم همیشه شاد و سلامت باشید. دُرنامه وزین و گرانبهای تان را که درحد یک شاهکارحماسی و بی بدیل زمانه ما از نهران خانه بیدار و فرهیخته یادهای تان در قامت یک کتاب ماندگار تاریخ به زیور چاپ آمد، خوش آمد می گویم. میدانید، با خوانش هرسطر سنگین و گرانبهای «رنج های مقدس» به تاریخ شکوهمند وحماسی ای پیوستم که تا قاف قیامت بر پاست. حماسه ای که به تاریخ پیوسته و من با هر تصویرش قطره قطره گریستم و با هر تعبیرش به تولدی دیگر رسیدم.

استاد عزیز! به یاد داری که در آن دخمه نمناک و مخوف برایم می گفتی: «شهباز بی بال در پهنه آسمان نا توان و مرد بی سمند در پهنه زمین زبون است.»

وقتی این بیت از غزل بی همتای حافظ شیرازی را در صفحه
کتاب خاطرات زندان نوشتم:

یوسفِ گمگشته باز آید به کنعان غم مخور کلبهٔ احزان
شود روزی چراغان غم مخور

فقط با خواندن حماسهٔ ماندگار «رنج‌های مقدس» دانستم که
چقدر به جا و نیک پاسخ آن بیت بالا را با بیت صوفی عشق‌ری
جواب داده و نوشته بودی:

به این تمکین که ساقی باده در پیمانه می ریزد رسد
تا دور ما دیوار این میخانه می ریزد
عمر تان دراز، چهرهٔ تان تابان و قلم تان توانا!
(م. حمیدی)